

From Lost Spaces to Urban Places: Place Regeneration Using a Multilayered Analysis (Case Study: Rasht District 4)

Esmat Paikan ^{1*}, Mina Mohammadniya ²

1. Assistant Professor, Department of Urban Planning, Faculty of Architecture and Art, The University of Guilan, Rasht, Iran

2. B.A. Graduate in Urbanism, Faculty of Architecture and Art, The University of Guilan, Rasht, Iran

Highlights:

This research, with an integrated approach, develops a conceptual model of placemaking in lost urban spaces and explains the relationship between physical structure, perceptual experience, and management system in the formation or restoration of place.

The research findings, by presenting a conceptual classification of lost spaces and analyzing the multi-layered causes of their formation, provide a new framework for analyzing spatial damage in urban contexts and expand the analytical and interventionist capacities in urban planning and design.

ARTICLE INFO

UPK, 2025

VOL. 9, Issue 3, PP, 48-74

Received: 20 Apr 2025

Accepted: 22 Sep 2025

Article Type:

Research article

Keywords:

Lost Spaces, Placemaking, Space Syntax, Cognitive Experience, Rasht

Cite this article:

Paikan, E., & Mohammadniya, M (2025). From Lost Spaces to Urban Places: Place Regeneration Using a Multilayered Analysis (Case Study: Rasht District 4). Urban Plan Knowl, 9(3), 48-74.

DOI:

[10.22124/UPK.2025.31513.2059](https://doi.org/10.22124/UPK.2025.31513.2059)

EXTENDED ABSTRACT

Introduction: Urban areas in many Iranian cities, including Rasht, contain neglected or underutilized sites that are spatially fragmented, functionally obsolete, or experientially disconnected from everyday urban life. These voids—referred to as lost spaces—represent a critical challenge for urban design and planning, as they undermine social vitality, environmental quality, and place identity.

This study explores the phenomenon of lost spaces in District 4 of Rasht, aiming to:

1. Identify and classify the types of lost spaces present;
2. Examine the multilayered physical, functional, and perceptual factors leading to their formation;
3. Extract key place-making components for their transformation; and
4. Propose an integrated conceptual framework to guide design, planning, and management interventions.

Methodology: In this research, a mixed, multilayer methodology was adopted, combining morphological analysis, space-syntax analysis, and perceptual-social assessment:

1. Morphological Analysis – Sixteen form-ground indicators (built-to-void ratio, block size and shape, frontage continuity, building height, permeability, etc.) were measured via GIS mapping and field surveys. The indicators were used to create a nine-type morphological classification of the study area, highlighting sectors with structural deficits that may foster lost spaces.
2. Space-Syntax Analysis – The street network was analyzed using DepthmapX with segment analysis (R=15) to evaluate spatial accessibility and integration. Core indices—Mean Depth, Integration (HH), Connectivity, and Control—were mapped to identify network discontinuities and low-movement corridors associated with spatial marginalization.
3. Perceptual-Social Assessment – Twenty-seven semi-structured interviews and mental mapping exercises were conducted with residents and experts. Thematic coding (778 initial codes, 34 secondary themes) yielded 10 principal place-making components and revealed 26 underlying factors—spanning physical-spatial, functional, and socio-perceptual dimensions—contributing to spatial “lostness.”

*Corresponding Author: e.paikan@guilan.ac.ir



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>

Data from all three layers were cross-referenced to build a comprehensive typology of lost spaces and to formulate context-based place-making strategies.

Results: The morphological analysis revealed substantial variation across the district, with built-to-void ratios ranging from highly porous fabrics with fragmented plots to dense, fine-grained blocks. Nine distinct morphological types were identified. Lost spaces were predominantly associated with irregularly shaped blocks, low enclosure ratios, discontinuous frontages, and large vacant plots that disrupt urban coherence and pedestrian permeability.

Discussion: The findings of this research reveal that lost spaces in District 4 of Rasht are complex urban phenomena, shaped by overlapping physical, functional, and socio-perceptual deficiencies. The discussion is organized around three major themes: the typology of lost spaces, the underlying causes and contributing factors, and the place-making components and strategic approaches that can guide their transformation.

Conclusion:

By integrating morphological, spatial-network, and perceptual-social perspectives, this study provides a robust conceptual framework for regenerating lost spaces into vibrant, meaningful places. The framework connects typology, causal diagnosis, place-making components, and strategic interventions, offering a transferable tool for urban designers and planners seeking to revive underused urban fragments across Iranian cities and beyond.

Acknowledgment:

The authors gratefully acknowledge the contributions of local residents and experts who participated in interviews and mental mapping exercises.

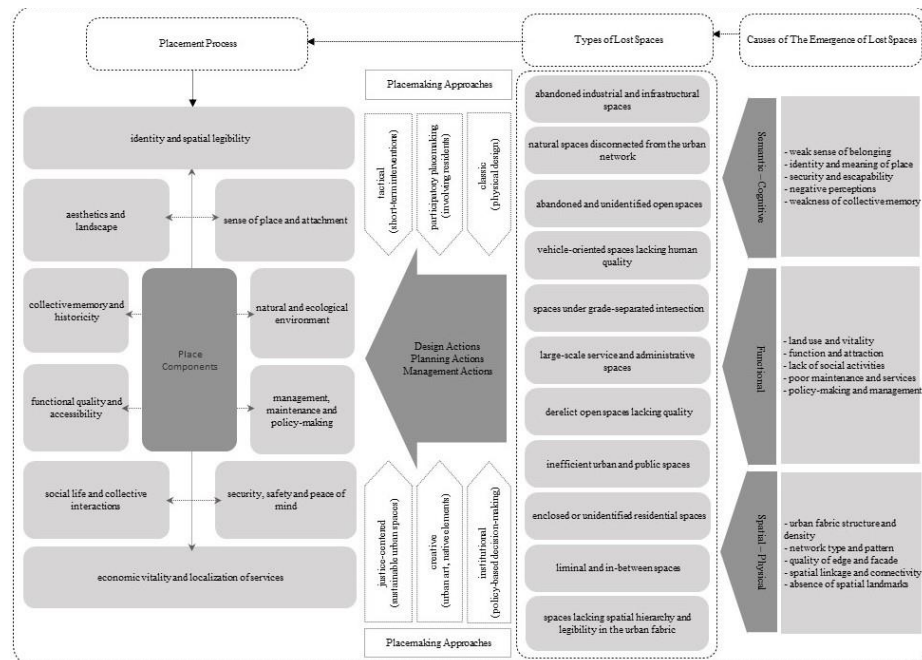


Figure 1. Conceptual model of transforming lost spaces into urban places

از فضاهای گمشده تا مکان‌های شهری: بازآفرینی مکان بر پایه تحلیل چندلایه فضاهای گمشده شهری (مطالعه موردی منطقه ۴ رشت)

عصمت پای کن^{۱*}، مینا محمدنیا^۲

۱. استادیار گروه شهرسازی، دانشکده معماری و هنر، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

۲. دانش آموخته کارشناسی مهندسی شهرسازی، دانشکده معماری و هنر، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

نکات برجسته:

این پژوهش با رویکردی تلفیقی، مدل مفهومی مکان‌سازی در فضاهای گمشده شهری را توسعه می‌دهد و ارتباط میان ساختار کالبدی، تجربه ادراکی و نظام مدیریتی را در شکل‌گیری یا احیای مکان تبیین می‌کند. یافته‌های تحقیق با ارائه دسته‌بندی مفهومی از فضاهای گمشده و تحلیل علل چندلایه شکل‌گیری آن‌ها، چارچوبی نو برای تحلیل آسیب‌های فضایی در بافت‌های شهری فراهم می‌کند و ظرفیت‌های تحلیلی و مداخله‌گرانه در برنامه‌ریزی و طراحی شهری را گسترش می‌دهد.

چکیده

اطلاعات مقاله

بیان مسئله: بخش‌هایی از بافت‌های شهری ایران به‌رغم برخورداری از موقعیت مکانی مناسب و ظرفیت‌های بالقوه، در گذر زمان دچار افول کارکردی، گسست فضایی و حذف از تجربه روزمره شهروندان شده‌اند. این فضاها که در ادبیات شهرسازی معاصر به‌عنوان «فضاهای گمشده» شناخته می‌شوند، از منظر نظری و تجربی کمتر مورد واکاوی دقیق قرار گرفته‌اند. منطقه چهار شهر رشت نمونه‌ای عینی از بروز این پدیده است.

هدف: پژوهش حاضر با هدف شناسایی فضاهای گمشده در منطقه چهار رشت، تبیین عوامل مؤثر بر شکل‌گیری آن‌ها، استخراج مولفه‌های مکان و ارائه راهکارهای مکان‌سازی با رویکردی چندسطحی انجام شده است.

روش: این مطالعه از رویکرد کیفی با راهبرد تلفیقی بهره گرفته و شامل سه لایه تحلیلی مکمل، تحلیل مورفولوژیک با استفاده از ۱۶ شاخص شکل-زمینه؛ تحلیل پیوند فضایی به کمک تکنیک چیدمان فضا و تحلیل ادراکی-اجتماعی بر پایه مصاحبه‌های عمیق و ترسیم نقشه‌های ذهنی است. تحلیل مصاحبه‌ها به روش تحلیل تماتیک انجام شده و جهت پاسخ به سه پرسش کلیدی پژوهش به صورت مجزا بازخوانی و کدگذاری شده‌اند.

یافته‌ها: نتایج پژوهش منجر به شناسایی یازده دسته فضای گمشده در منطقه چهار رشت شد. همچنین نتایج نشان داد سه بعد اصلی کالبدی-فضایی، عملکردی و اجتماعی-ادراکی در قالب ۲۶ عامل در ایجاد این وضعیت مؤثرند. تحلیل مضامین استخراج‌شده از مصاحبه‌ها، ده مؤلفه اصلی مکان را به‌عنوان مبنای مکان‌سازی تبیین نمود. راهکارهای طراحی، برنامه‌ریزی و مدیریتی نیز برای هر نوع فضای گمشده تدوین گردید.

نتیجه‌گیری: پژوهش حاضر ضمن تلفیق سه سطح تحلیل، مدلی مفهومی برای مکان‌سازی در فضاهای گمشده شهری ارائه می‌دهد که قابلیت تعمیم به سایر مناطق شهری ایران را دارد و می‌تواند به‌عنوان ابزار تصمیم‌سازی در مدیریت شهری و طراحی زمینه‌محور مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

دانش شهرسازی، ۱۴۰۴

دوره ۹، شماره ۳، صفحات ۷۴-۴۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۳۱

نوع مقاله:

پژوهشی

کلید واژه‌ها: فضاهای گمشده، مکان‌سازی،

چیدمان فضا، تجربه ادراکی، رشت

ارجاع به این مقاله:

پای کن، عصمت، محمدنیا، مینا. (۱۴۰۴). از فضاهای گمشده تا مکان‌های شهری: بازآفرینی مکان بر پایه تحلیل چندلایه فضاهای گمشده شهری (مطالعه موردی منطقه ۴ رشت)، دانش شهرسازی، ۹(۳)، ۴۸-۷۴.

DOI:

[10.22124/upk.2025.31513.2059](https://doi.org/10.22124/upk.2025.31513.2059)

نویسنده مسئول: e.paikan@guilan.ac.ir



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>

بیان مسئله

تحولات سریع شهری در دهه‌های اخیر، به‌ویژه در بستر شهرهای در حال توسعه، موجب برهم خوردن نظم فضایی-اجتماعی شهر و گسست میان فضا و زندگی شهری شده است. در چنین زمینه‌ای، بخشی از ساختار کالبدی شهر به‌دلایل گوناگون تاریخی، مدیریتی و یا طراحی نامناسب از چرخه‌ی حیات و کارکرد خارج شده‌اند و به فضاهایی «بی‌معنا»، «بلااستفاده»، و «غیرقابل تجربه» تبدیل شده‌اند؛ آنچه در ادبیات طراحی شهری از آن با عنوان «فضاهای گمشده» یاد می‌شود (Trancik, 1986). فضاهای گمشده، برخلاف فضاهای عمومی فعال، معمولاً فاقد هویت، کارکرد مشخص و تعامل اجتماعی‌اند و اغلب به صورت فضاهای رهاشده، مرزی یا باقیمانده در دل بافت شهری ظاهر می‌شوند (Frank & Stevens, 2007; Madanipour, 2017). حضور این فضاها در بطن شهر نه تنها به ناکارآمدی کالبدی منجر می‌شود، بلکه با ایجاد حس ناامنی، گسست اجتماعی و اختلال در خوانایی فضا، کیفیت محیط شهری را نیز تضعیف می‌کند (Carmona, Heath, Oc, & Tiesdell, 2021; Loukaitou-Sideris, 1996). در پاسخ به این چالش، مفهوم «مکان‌سازی» به‌عنوان یک رهیافت نوین در طراحی و برنامه‌ریزی شهری، روشی برای بازآفرینی فضاهای از دست‌رفته مطرح شده است. برخلاف مداخلات صرفاً کالبدی یا تکنیکی، مکان‌سازی فرآیندی است چندسطحی که با هدف بازگرداندن معنا، هویت و حیات به فضا، به پیوند دوباره میان فضا و تجربه انسانی می‌پردازد (Montgomery, 1998; Silberberg, Lorah, Disbrow, & Muessing, 2013). این رهیافت، بر پایه مشارکت‌پذیری، تقویت حس مکان، تنوع‌پذیری و طراحی بومی استوار است و در نتیجه در فضاهای گمشده، به‌عنوان ابزاری برای احیای فضاهای بدون هویت، بسیار کارآمد خواهد بود (Silberberg et al, 2013; PPS, 2016; Lew, 2017). شهر رشت در دهه‌های اخیر طی توسعه شتاب‌زده و گسترش زیرساخت‌های خودرومحور، از یک سو محروم از مکان‌های خوب شهری است و از سوی دیگر با پدیده فضاهای گمشده به شدت مواجه شده است. این فضاها که اغلب در بافت میانی یا حاشیه شریان‌های اصلی شکل گرفته‌اند، نه تنها قابلیت استفاده و فعالیت ندارند، بلکه در تجربه زیسته شهروندان به‌عنوان مکان‌هایی طردشده، ناامن یا بی‌ربط به زندگی روزمره درک می‌شوند. منطقه ۴ رشت به‌دلیل برخورداری از تنوع کالبدی، وجود کاربری‌های رهاشده یا ناسازگار، فضاهای باز بدون عملکرد و تضادهای اجتماعی-فضایی، نمونه‌ای مناسب برای بررسی چندلایه این پدیده به شمار می‌رود. این منطقه می‌تواند الگویی از شرایط متناقض شهری باشد که در آن پتانسیل‌های مکان‌سازی مغفول مانده‌اند.

مطالعات متعددی به واکاوی و بازآفرینی فضاهای گمشده در شهرهای مختلف جهان پرداخته‌اند، اما در بسیاری از موارد، رویکردها یا صرفاً کالبدی و یا با تمرکز بیش از حد بر عملکرد بوده، بی‌آنکه به ساختارهای ادراکی، هویتی و معنایی مکان توجه شود. از این‌رو هدف پژوهش حاضر، ابتدا شناسایی و تحلیل فضاهای گمشده شهری در منطقه ۴ رشت با رویکردی ترکیبی و سه‌لایه (شکل-زمینه، اتصال فضایی، و نظریه مکان) و استخراج عوامل موثر بر شکل‌گیری آن‌ها و سپس استخراج مؤلفه‌های مکان‌سازی در این فضاها برای ارائه راهکار است. در همین راستا، سؤال اصلی پژوهش آن است که فضاهای گمشده در منطقه چهار رشت چه ویژگی‌هایی دارند، چه عواملی منجر به شکل‌گیری آن‌ها شده و چگونه می‌توان با شناخت مؤلفه‌های مکان، زمینه‌های مکان‌سازی را در این فضاها فراهم ساخت؟ بدین ترتیب، این پژوهش با رویکردی ترکیبی و بومی‌گرا، در تلاش است ضمن پر کردن خلأ نظری و تجربی موجود در حوزه مکان‌سازی فضاهای گمشده، مبنایی کاربردی برای سیاست‌گذاران، طراحان و مدیران شهری فراهم آورد تا از طریق آن، بتوانند فضاهای بی‌هویت و منفعل شهری را به مکان‌هایی باهویت، سرزنده و مشارکتی تبدیل کنند.

مبانی نظری

فضاهای گمشده، ریشه‌ها و پیامدها

«فضا» مفهومی چندبعدی است که ابعاد کالبدی، اجتماعی و ادراکی را در بر می‌گیرد و در گفتمان‌های معاصر فراتر از ظرف عملکردی تلقی می‌شود (Lefebvre, 1991). فضا هم محصول طراحی و برنامه‌ریزی است و هم بازتابی از مناسبات قدرت، فرهنگ و جامعه. رلف و توان با تمایز میان فضا و مکان، مکان را حاصل تجربه، معناپذیری و تعلق می‌دانند (Tuan, 1977; Relph, 2016). در طراحی شهری مدرن، فضا بر پایه نظم هندسی و عملکرد شکل می‌گرفت، اما در رویکردهای پسامدرن، تجربه انسانی، معنا و زمینه‌گرایی اهمیت بیشتری یافت (Carmona et al, 2021). لوفور با نظریه «تولید فضا» بر ساخت و بازتولید فضا توسط ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تأکید می‌کند (Lefebvre, 1991). از این منظر، فضاهای شهری محل تلاقی نیروهای مختلف‌اند و کیفیت آن‌ها نه فقط به طراحی، بلکه به شیوه استفاده، مدیریت و زمینه اجتماعی آن‌ها وابسته است. بنابراین فضا پدیده‌ای پویا و معنادار است که در بستر تعامل میان فرم، عملکرد

و معنا شکل می‌گیرد. این دیدگاه بستر فهم پدیده‌هایی چون «فضای گمشده» و ضرورت «مکان‌سازی» را فراهم می‌سازد. در ادبیات طراحی شهری معاصر، «فضای گمشده» نخستین بار به‌طور منسجم توسط راجر ترانسیک (۱۹۸۶) در کتاب تأثیرگذار خود با همین نام مطرح شد. او فضاهای گمشده را بخش‌هایی از شهر می‌داند که فاقد کارکرد مشخص، گسسته از شبکه کالبدی و اجتماعی پیرامون، فاقد هویت و حتی در مواردی ناامن و دفع‌کننده برای حضور انسان هستند (Trancik, 1986). از نظر او این فضاها محصول مستقیم رویکردهای عملکردگرایانه، سلطه خودرو، تفکیک افراطی کاربری‌ها و غفلت از مقیاس انسانی در طراحی شهری هستند (Jacobs, 1961; Madanipour, 2017). پیش از ترانسیک، نظریه‌پردازان متعددی، مفاهیم نزدیک به «فضای گمشده» را با واژه‌هایی چون «زمین‌های خالی»، «مناطق مرده»، «فضاهای باقی‌مانده»، «فضای باطل» یا «سایت‌های متروک» بیان کرده بودند (Ünal & Topçu, 2022; Frank et al, 2007). در دهه‌های اخیر نیز نویسندگانی مانند کرمونا و رلف مفهوم فضاهای گمشده را فراتر از کالبد، به سطح تجربه، خاطره و حس مکان گسترش داده‌اند (Relph, 2016; Carmona et al, 2021). تحقیقات متعددی به شناسایی ویژگی‌های متمایز فضاهای گمشده پرداخته‌اند. از جمله می‌توان به خلأ عملکردی، عدم تصویر ذهنی مثبت و نبود نشانه‌گذاری محیطی (Lynch, 1960; Montgomery, 1998)، گسست در شبکه‌های حرکتی و بصری (Trancik, 1986) و فقدان امنیت و سرزندگی اشاره کرد (Loukaitou-Sideris, 1996; Hajer & Reijndrop, 2001). این فضاها به‌طور معمول در نقشه ذهنی شهروندان جای نمی‌گیرند یا حتی به‌عنوان نقاط خطرناک شناخته می‌شوند (Nasr, El Tamsahi, & El Din Sarhan, 2024). پیامدهای حضور گسترده این فضاها در شهر فراتر از کاهش کیفیت بصری یا عملکردی است. آن‌ها با تضعیف تعاملات اجتماعی، کاهش فرصت‌های حضور جمعی و حتی افزایش آسیب‌های اجتماعی، به زوال سرمایه اجتماعی و خاطره جمعی در مقیاس محله و شهر دامن می‌زنند (Sepe, 2017). همچنین از منظر اقتصادی، باعث کاهش ارزش زمین و دارایی‌های مجاور و بروز فرصت‌های از دست رفته در توسعه پایدار می‌شوند (Nasr et al, 2024; Tonkiss, 2013). البته باید بین فضاهای گمشده با فضاهای نامطلوب شهر تمایز قرار داد. فضای نامطلوب ممکن است به دلیل کیفیت پایین یا مدیریت ناکارآمد، مطلوبیت خود را از دست داده باشد، اما همچنان در شبکه شهری فعال است. در مقابل، فضای گمشده به دلیل گسست کالبدی، عملکردی و ادراکی، در تجربه زیسته شهروندان حضوری حاشیه‌ای یا منفی دارد.

با بررسی مطالعات نظری موجود، منشأ شکل‌گیری فضاهای گمشده را می‌توان در چند محور عمده دسته‌بندی کرد: اول تحولات کلان مدرنیسم و برنامه‌ریزی مبتنی بر خودروست که در آن اولویت به بزرگراه‌ها و مقیاس‌های غیرانسانی داده شد و بافت‌های پیاده‌محور تکه‌تکه و متزوی شدند. عامل دوم، تغییرات اقتصادی و پروژه‌های ناتمام است. رکود اقتصادی، مهاجرت، یا پروژه‌هایی که به دلایل گوناگون نیمه‌کاره رها می‌شوند، بستر تولید زمین‌های خالی و متروک را فراهم می‌آورد. عامل سوم را باید سیاست‌گذاری ناپایدار شهری دانست. نبود دیدگاه یکپارچه در طراحی و مدیریت فضاهای عمومی و فقدان پیوستگی میان تحولات کالبدی و نیازهای اجتماعی، زمینه‌ساز تولید چنین فضاهایی است. در نهایت عامل چهارم بلایای طبیعی یا تغییرات ناگهانی است. عوامل متعددی در تولید فضاهای گمشده دخیل هستند. براساس مطالعات انجام‌شده، می‌توان این عوامل را در چهار دسته اصلی طبقه‌بندی کرد: (الف) عوامل کالبدی مانند طراحی گسسته، مقیاس ناهماهنگ و نبود انعطاف‌پذیری، (ب) عوامل عملکردی همچون کاربری تک‌منظوره و غفلت از برنامه‌ریزی فعالیت‌های جمعی، (ج) عوامل اجتماعی-اقتصادی مانند تغییرات جمعیتی، زوال هویت محله‌ای و ضعف پیوند اجتماعی، و (د) عوامل مدیریتی شامل فقدان پایش و تداوم پروژه‌ها، و نبود مشارکت موثر شهروندان (Jacobs, 1961; Trancik, 1986; Hajer et al, 2001; Sepe, 2017; Nasr et al, 2024; Frank et al, 2007; Tonkiss, 2013; Madanipour, 2017).

در خصوص انواع فضاهای گمشده، مطالعات سال‌های اخیر تلاش کرده‌اند آن‌ها را بر اساس ویژگی‌های کالبدی، عملکردی، ادراکی یا مدیریتی طبقه‌بندی کنند. بررسی تطبیقی این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که با وجود تفاوت‌های اصطلاحی، برخی الگوهای مشترک در تشخیص و دسته‌بندی این فضاها وجود دارد. در مجموع می‌توان از فضاهای بینابینی مانند باریکه‌ها، عقب‌نشینی‌های نامنظم، مرزهای ناشی از قطعات ناموزون، و سایه‌انداز زیاد (Ünal et al, 2022; Trancik, 1986)، فضاهای زیرساختی رهاشده مانند حاشیه بزرگراه‌ها، کنار خطوط راه‌آهن و زیر دکل‌ها (Frank et al, 2007; Loukaitou-Sideris, 1996)، فضاهای متروک، فرسوده و یا فضاهای غیرقابل‌دسترس مانند محوطه‌های صنعتی، انبارها، ساختمان‌های بلااستفاده (Carmona et al, 2021; Jacobs, 1961)، فضاهای ناپایدار و موقتی مانند پهنه‌های در انتظار نوسازی، پلاک‌های بالاتکلیف یا تحت دعوی حقوقی، و پروژه‌های ناتمام (Tonkiss, 2013)، فضاهای حذف‌شده از حافظه جمعی (Lew, 2017; Relph, 2016)، پارکینگ‌های بزرگ مقیاس و فضاهای بی‌هویت یا خاکستری (Trancik, 1986; Frank et al, 2007) و فضاهای کم‌امنیت و کنترل‌نشده (Jacobs, 1961; Loukaitou-Sideris, 1996)، به عنوان فضاهای گمشده نام برد.

مفهوم مکان و مکان‌سازی

از منظر انسان‌شناسی محیطی و فلسفه، «مکان» به عنوان فضایی تعریف می‌شود که از طریق فرآیندهای ادراکی، تجربی و فرهنگی برای انسان معنا پیدا می‌کند (Tuan, 1977). ادوارد رلف در اثر کلاسیک خود، «مکان و بی‌مکانی»، بیان می‌کند که مکان چیزی بیش از فضای فیزیکی است و رابطه‌ای عمیق میان انسان و محیط وجود دارد که شامل تجربه، خاطره و تعلق می‌شود (Relph, 2016) و معتقد است بی‌توجهی به این ابعاد موجب شکل‌گیری «بی‌مکانی» در شهرهای معاصر شده است. از دید لینچ (۱۹۶۰) خوانایی و قابلیت ادراک عناصر شهری در شکل‌گیری تصویر ذهنی از مکان نقشی اساسی دارند. توان نیز بر پیوند ذهنی و عاطفی، خاطره، احساس حضور و تجربه در فضا تاکید دارد (Tuan, 1977). در ادامه این رویکردها، مونتگومری (Montgomery, 1998) با بازخوانی مطالعات توان، لینچ و جیکوبز، مدلی برای مکان ارائه داد که سه بعد کلیدی را در پیوند با یکدیگر قرار می‌دهد: «سرزندگی»، «قابلیت دسترسی» و «تصویر ذهنی». به باور او، کیفیت مکان در گرو هم‌افزایی این سه مولفه است. همچنین مدنی‌پور (Madanipour, 2017) به بعد اجتماعی مکان می‌پردازد و نقش تعاملات انسانی، گفتگو و برخوردهای چهره به چهره را در ساخت مکان برجسته می‌سازد. نوربرگ-شولتز (Norberg-Schulz, 1980) نیز مفهوم «روح مکان» را مطرح کرده که به ویژگی‌های منحصر به فرد هر مکان اشاره دارد و این روح، سرچشمه‌ی احساس تعلق و هویت در انسان است. فوت (۲۰۱۶) و هاگتون (۲۰۱۸) به تجربه‌های تعاملی نو در عصر جدید توجه داشته و به نقش داده‌محوری و رسانه‌های هوشمند در خلق مکان پرداخته‌اند (Foth, Brynskov, & Ojala, 2015; Beckwith, Sherry, & Prendergast, 2019). این دیدگاه‌ها باعث شده‌اند که مفهوم مکان به عنوان یک پدیده چندبعدی و تعاملی بین ساختارهای کالبدی و اجتماعی در نظر گرفته شود (Carmona, 2019). مکان‌سازی به عنوان یکی از مفاهیم کلیدی در نظریه‌ها و عمل طراحی شهری معاصر، به فرآیند خلق یا بازآفرینی مکان‌هایی با هویت، معنا و قابلیت تجربه انسانی اطلاق می‌شود که بتوانند بستری برای تعاملات اجتماعی، فعالیت‌های روزمره و شکل‌گیری حس مکان فراهم کنند (PPS, 2016). گرچه ایده ایجاد مکان‌های معنادار از دیرباز در شهرسازی وجود داشته، اما مفهوم مدرن مکان‌سازی واکنشی به کاستی‌های برنامه‌ریزی عملکردگرا و طراحی مدرنیستی بوده است که غالباً منجر به فضاهایی بی‌هویت و منفصل از تجربه اجتماعی شهروندان شد (Trancik, 1986; Jacobs, 1961). در سال‌های اخیر، مکان‌سازی به عنوان یک فرآیند مشارکتی و تطبیقی، جایگاه ویژه‌ای در نظریه‌های معاصر یافته است. این مفهوم تأکید دارد تعاملات اجتماعی، فعالیت‌ها، خاطره جمعی و احساس ایمنی و تعلق نیز در شکل‌گیری مکان‌های معنادار نقش کلیدی دارند (Silberberg et al, 2013; Montgomery, 1998; Relph, 2016). با گسترش ادبیات موضوع، پژوهشگران و سیاست‌گذاران شهری رویکردهای متفاوتی را برای مکان‌سازی شناسایی و توسعه داده‌اند که هر کدام به مقتضای شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به شیوه‌ای خاص به بازآفرینی مکان می‌پردازند. مکان‌سازی در ادبیات نظری معاصر، مفهومی چندسطحی و چندبعدی است که طیف وسیعی از رویکردها، از اقدامات خرد تاکتیکی تا سیاست‌های کلان دولتی و پروژه‌های مشارکتی جامعه‌محور را در بر می‌گیرد. این رویکردها به همراه مزایا و محدودیت‌ها در جدول (۱) گردآوری شده است.

جدول ۱. انواع رویکردهای مکان‌سازی، مزایا، محدودیت‌ها

رویکرد مکان‌سازی	ویژگی	مزایا	محدودیت‌ها	منابع کلیدی
مکان‌سازی کلاسیک	طراحی کالبدی فضاهای عمومی برای ایجاد مکان	- انسجام طراحی - توجه به مقیاس انسانی	- هزینه بالا - مشارکت محدود	Carmona (2019); Gehl (2010)
مکان‌سازی مشارکتی	فرآیند طراحی و بازآفرینی با مشارکت مستقیم جامعه محلی	- افزایش حس تعلق - پایداری اجتماعی - دموکراسی شهری	- زمان‌بر - پیچیده - گاه تعارض منافع	Smaniotto Costa, García-Esparza, & Kimic (2024); Silberberg et al. (2013)
مکان‌سازی تاکتیکی	- اقدامات کوچک - موقت و سریع برای ارتقای فضا	- کم‌هزینه - انعطاف‌پذیر - آزمون ایده‌ها پیش از سرمایه‌گذاری	- دوام محدود - وابستگی به موافقت‌های کوتاه‌مدت	Tuță, Dragan, Crețan, & Dincă (2025); Tonkiss (2013)
مکان‌سازی خلاق	- بکارگیری هنر - فرهنگ و رویدادها برای احیای فضا	- احیای هویت فرهنگی - جذب گردشگر - افزایش زیبایی	- خطر تجاری‌سازی فرهنگ - وابسته به منابع هنری	Ramli, & Ujang (2020); Silberberg et al. (2013)
مکان‌سازی نهادی-سیاست‌محور	هدایت پروژه توسط نهادهای رسمی و بودجه‌های کلان	- تحقق پروژه‌های وسیع - رفع موانع اداری	- بدون مشارکت واقعی مردم - احتمال جابه‌جایی بومی‌ها	Carmona et al. (2021); Sepe (2017)
مکان‌سازی دیجیتال	استفاده از فناوری برای تقویت تجربه و تعاملات مکانی	- جذابیت بالا - نوآوری - دسترسی گسترده	- وابستگی به تکنولوژی - خطر شکاف دیجیتال	Canelas, & Hoehnck (2025); Beckwith et al. (2019)
مکان‌سازی عدالت‌محور-پایدار	توجه به عدالت فضایی و پایداری اجتماعی-محیطی	- کاهش نابرابری - ارتقای عدالت فضایی	- نیاز به سیاست‌گذاری دقیق - دشواری ارزیابی عدالت	Treskon, Burrowes, & Arena (2021); Carmona et al. (2021)

در بستر تحولات شهری معاصر، فضاهای گمشده به دلیل گسست‌های عملکردی، ضعف طراحی و نبود پیوند با زندگی اجتماعی، از چرخه حیات شهری خارج شده و به لکه‌هایی منفعل در ساختار شهر تبدیل می‌شوند (Montgomery, 1998; Sepe, 2017). چنین فضاهایی نشانه‌هایی از فروپاشی پیوستگی فضایی-اجتماعی و غیاب حضور معنادار کاربران در محیط‌های شهری‌اند؛ وضعیتی که منجر به تضعیف سرمایه اجتماعی و خاطره جمعی محله‌ها می‌شود (Relph, 2016; Hajer et al, 2001). از سوی دیگر، مکان حاصل پیوند تجربه، ادراک و ارزش‌های اجتماعی بوده (Tuan, 1977) و با ابعادی همچون دسترسی‌پذیری، سرزندگی، امنیت، هویت و تعلق خاطر تعریف می‌شود؛ مؤلفه‌هایی که در کنار خوانایی، جذابیت بصری و عدالت فضایی، کیفیت مکان را برای استفاده‌کنندگان تضمین می‌کند (PPS, 2016; Gehl, 2021). نبود این مؤلفه‌ها به‌طور مستقیم در شکل‌گیری فضاهای گمشده مؤثر است. به عبارت دیگر، فضاهای گمشده را می‌توان نمود بارز غیاب ابعاد کلیدی مکان دانست؛ چرا که در این فضاها دسترسی دشوار، فعالیت حداقلی، عدم ایمنی، فقدان هویت و ناپایداری اجتماعی-اقتصادی به چشم می‌خورد (Whyte, 1980; Relph, 2016; Sepe, 2017). بدین ترتیب، این پژوهش نیز بر همین بنیان استوار شده و می‌کوشد با شناسایی شاخص‌های مکان و استفاده از ظرفیت‌های مکان‌سازی، زمینه بازآفرینی فضاهای گمشده و تبدیل آن‌ها به مکان‌های شهری پویا و معنادار را فراهم آورد.

پیشینه پژوهش

در سطح بین‌المللی، پژوهش‌های متعددی به تحلیل ریشه‌ها و پیامدهای شکل‌گیری فضاهای گمشده و راهکارهای احیای آن‌ها پرداخته‌اند. گارد و همکاران (۲۰۲۰) در مطالعه‌ای در لس‌آنجلس نشان دادند که با طراحی موقت، استفاده‌های خلاقانه و پروژه‌های هنری مشارکتی می‌توان زمین‌های متروکه را به کانون‌های فعالیت اجتماعی و اقتصادی تبدیل کرد (Garde, Kim, & Tsai, 2020). همچنین سپ (۲۰۱۷) در یک مطالعه تطبیقی به اهمیت خاطره‌انگیزی و ادراک زیبایی‌شناختی در فرآیند بازگرداندن فضاهای ناکارآمد به بستر حیات شهری اشاره کرد (Sepe, 2017). اوناو و تاپکا (۲۰۲۲) در پژوهشی به شناسایی و تحلیل فضاهای گمشده در بافت تاریخی مرکز شهر قونیه پرداختند. یافته‌ها نشان داد که توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل و پروژه‌های عمرانی مدرن بدون توجه به بستر تاریخی، موجب انقطاع نظام فضایی سنتی و گسترش نواحی متروک شده است. بازآفرینی این فضاهای گمشده از طریق بازتنظیم شبکه دسترسی، تعریف کاربری‌های انعطاف‌پذیر

و تقویت هویت تاریخی، می‌تواند آن‌ها را دوباره به بستر زندگی شهری و تعاملات اجتماعی بازگرداند (Ünal et al, 2022). در راستای توجه به فناوری‌های نوین در مکان‌سازی نیز هاگتون و همکاران (۲۰۱۵) با معرفی مفهوم «مکان‌سازی دیجیتال» نشان دادند که می‌توان با بهره‌گیری از ابزارهای هوشمند و شبکه‌های اجتماعی، فرآیند مکان‌سازی را عمیق‌تر و حس‌تعلق ساکنان را افزایش داد. این روند نشان می‌دهد که رویکرد مکان‌سازی امروزه فراتر از مداخلات کالبدی، به جنبه‌های اجتماعی، ادراکی و حتی دیجیتال مکان نیز توجه دارد (Houghton, Foth, & Miller, 2015). در ایران، شهریاریمش و آذر (۱۴۰۰) فضاهای گمشده شهری شیراز را مکان‌هایی معرفی کردند که به دلیل ناکارآمدی کالبدی، کاهش فعالیت‌های اجتماعی و محدودیت‌های اقتصادی از کاربری مطلوب محروم مانده‌اند. این فضاها موجب کاهش کیفیت زندگی، احساس ناامنی و از دست رفتن ظرفیت‌های محیطی و اجتماعی می‌شوند (Shahriyari-Manesh, & Azar, 2021). میرغلامی و همکاران (۱۴۰۲) نیز در پژوهشی پیرامون ارزیابی فضاهای ناکارآمد در بافت‌های میانی شهر تبریز، به بررسی فضاهای گمشده پیرامون رودخانه مهران‌رود در تبریز و تحلیل راهکارهای احیای آن‌ها پرداختند. این پژوهش عوامل مؤثر بر شکل‌گیری این فضاهای بی‌هویت و مغفول‌مانده را شناسایی کرد که نتایج نشان داد نبود برنامه‌ریزی یکپارچه، غلبه رویکردهای خودرو محور و بی‌توجهی به ارزش‌های زیست‌محیطی و اجتماعی رودکنار، زمینه‌ساز ایجاد این فضاهای گمشده شده است (MirGholami, Beyti, & Seyfoori, 2023). مرور این مطالعات نشان می‌دهد بخش عمده‌ای از آن‌ها در بافت‌های شهری کشورهای توسعه‌یافته انجام شده و عمدتاً ناظر بر مداخله در فضاهایی هستند که از زیرساخت‌های مدیریتی، نظام مالکیت روشن یا بستر فرهنگی باثبات‌تری برخوردارند. در بسیاری از موارد، ابعاد اجتماعی و ادراکی فضا، کمتر به‌صورت نظام‌مند و زمینه‌مند مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. در ایران نیز پژوهش‌های انجام‌شده اغلب با تمرکز بر تحلیل‌های کالبدی یا نمونه‌محور، بدون یک چارچوب نظری جامع و فاقد مدلی مفهومی و عملیاتی برای مکان‌سازی هستند. از این رو، انجام پژوهشی که بتواند با رویکردی بین‌رشته‌ای، بازآفرینی فضاهای گمشده را در پیوند با ابعاد مکان و رهیافت‌های مکان‌سازی بررسی کند، ضروری به‌نظر می‌رسد.

روش پژوهش

این پژوهش با اتکا به چارچوب نظری راجر ترانسیک (۱۹۸۶) در تحلیل فضاهای گمشده یعنی سه نظریه کلیدی «شکل-زمینه»، «پیوند (اتصال)» و «مکان» انجام شده است. ترکیب این سه نظریه به پژوهش حاضر این امکان را می‌دهد که به‌جای بررسی تک‌بعدی، فضاهای گمشده را در سه لایه‌ی مکمل کالبدی-مورفولوژیک، عملکردی-حرکتی و معنایی-ادراکی مطالعه کند. در بستر شهرهای ایران که فضاهای گمشده محصول هم‌زمان ضعف‌های طراحی، مدیریتی و اجتماعی هستند، به‌کارگیری این چارچوب نظری از حیث نظری و عملی توجیه‌پذیر است. به بیان دیگر، این چارچوب به‌عنوان سکوی نظری تحقیق، امکان شناسایی نظام‌مند فضاهای گمشده و در ادامه ارائه راهبردهای مکان‌سازی متناسب با ماهیت چندلایه این فضاها را فراهم ساخته است. جامعه آماری این پژوهش شامل ساکنان این منطقه و همچنین مراجعان و استفاده‌کنندگان از فضاهای آن به‌واسطه حضور در کاربری‌های بزرگ‌مقیاس (همچون مراکز اداری، تجاری و درمانی) بوده است. این ترکیب، امکان تحلیل دقیق‌تر تجربه‌های زیسته و ادراکات متنوع از فضاهای گمشده را فراهم ساخت. در گام نخست و با تکیه بر نظریه شکل-زمینه، برداشت‌های میدانی دقیق و تحلیل‌های مورفولوژیک بر مبنای نقشه‌های کاربری زمین، الگوی بلوک‌ها، نسبت پر و خالی، میانگین ارتفاع، عناصر شاخص و عملکرد فضاهای باز انجام گرفت تا گونه‌های کالبدی مشخص شده و فضاهایی که دارای الگوهای نامتوازن و ناپیوسته بودند به‌عنوان کاندیداهای فضاهای گمشده شناسایی شوند. در مرحله دوم، نظریه پیوند از طریق تحلیل‌های چیدمان فضایی با شاخص‌های مناسب این پژوهش در محیط نرم‌افزار DepthMapX پیاده‌سازی شد. نتایج این تحلیل‌ها منجر به شناسایی فضاهایی شد که بیشترین گسست را در شبکه شهری دارند و در خطر تبدیل شدن به فضاهای گمشده هستند. در مرحله سوم و بر اساس نظریه مکان، تمرکز پژوهش بر ابعاد ادراکی و معنایی فضا قرار گرفت. برای این منظور از مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساخت‌یافته با شهروندان و همچنین برداشت نقشه‌های ذهنی استفاده شد. نتایج تحلیل تماتیک داده‌های مصاحبه‌ها و برهم‌نهی نقشه‌های ذهنی مشارکت‌کنندگان امکان شناسایی فضاهایی که به‌طور جمعی از ادراک فعال شهروندان حذف شده‌اند و دلایل آن را فراهم آورد. پس از شناسایی فضاهای گمشده بر اساس این سه رویکرد، بخش دوم پژوهش با هدف استخراج مؤلفه‌ها و معیارهای مکان‌سازی در این فضاها طراحی شد. در این مرحله، تحلیل تماتیک داده‌های مصاحبه‌ها بر اساس روش براون و کلارک (۲۰۰۶) انجام شد. این رویکرد به‌واسطه انعطاف‌پذیری بالا و قابلیت استخراج الگوها و معانی ضمنی داده‌ها، به‌ویژه در پژوهش‌های شهری با ماهیت اکتشافی بسیار کارآمد است (Nowell, Norris, White, & Moules, 2017). در مرحله نخست، کدگذاری باز صورت گرفت. سپس این داده‌ها برای پاسخ به سه پرسش کلیدی پژوهش

(شناسایی فضاهای گمشده، دلایل آن‌ها و مؤلفه‌های مکان‌سازی) به صورت مجزا بازخوانی و تحلیل هدفمند شده و سازماندهی این کدها در قالب مضامین سطح بالاتر صورت گرفت. این تحلیل‌ها مبنای طراحی مدل مفهومی مکان‌سازی برای بازآفرینی فضاهای گمشده شد. در مجموع این مطالعه از نظر هدف، در زمره‌ی پژوهش‌های کاربردی قرار می‌گیرد و به‌عنوان یک تحقیق ترکیبی، از ادغام داده‌های کمی (تحلیل‌های مورفولوژیک و چیدمان فضایی) و داده‌های کیفی (مصاحبه‌ها و نقشه‌های ذهنی) بهره برده که به‌صورت اکتشافی-تحلیلی طراحی شده است. برای اطمینان از اعتبار نتایج، از مثلث‌سازی داده‌ها، بازبینی برخی نتایج با مشارکت‌کنندگان و همچنین استفاده از روش کدگذاری مضاعف (توسط پژوهشگر دوم) بهره گرفته شد تا روایی مضامین تقویت گردد (Creswell, & Poth, 2018).



شکل ۱. ساختار پژوهش

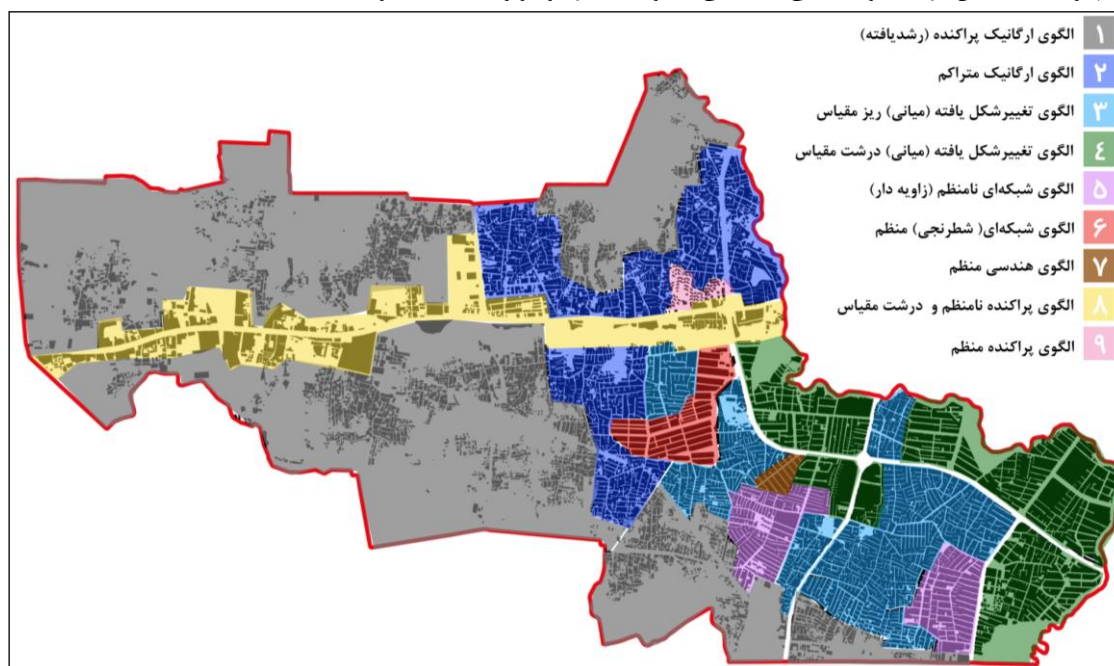
بستر پژوهش

محدوده این پژوهش، منطقه چهار شهر رشت است که یکی از مناطق مهم شهری از منظر ساختار کاربری و بافت جمعیتی به شمار می‌آید. این منطقه در جنوب شرقی شهر رشت واقع شده و با مساحتی حدود ۱۹۶۱۷۸ هکتار و جمعیتی بالغ بر ۱۸۹,۹۶۶ نفر (بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۰ مرکز آمار) از ۷ ناحیه و ۱۷ محله تشکیل شده و کارکردی ترکیبی از کاربری‌های مسکونی، تجاری، اداری، صنعتی، فضاهای سبز و زمین‌های بایر دارد. تالاب عینک به‌عنوان بزرگ‌ترین تالاب شهری ایران، در این منطقه واقع شده است. ویژگی متمایز این محدوده وجود عرصه‌های متنوع کالبدی است که شامل بافت‌های مسکونی نسبتاً متراکم، پهنه‌های رها شده، زمین‌های بایر، و نیز پروژه‌های ناکارآمد است. از این‌رو منطقه چهار بستر مناسبی برای تحلیل چندلایه فضاهای گمشده در مقیاس شهری به شمار می‌رود.

تحلیل یافته‌های پژوهش

مرحله اول، بر مبنای نظریه شکل-زمینه

مرحله نخست این پژوهش بر چارچوب نظری «شکل-زمینه» استوار گردید. این نظریه که خاستگاه آن در تحلیل‌های ترکیب شهری و طراحی مورفولوژیک است، با تمرکز بر نسبت و الگوی توزیع توده‌های ساختمانی و فضاهای باز، امکان تحلیل پیوستگی فضایی، آشکارسازی گسست‌ها، و شناسایی نقاط ضعف ساختار کالبدی شهر را فراهم می‌سازد (Conzen, 1981; Carmona et al, 2021). ترانسیک (۱۹۸۶) معتقد است که کیفیت طراحی شهری به‌طور مستقیم با وضوح این روابط پیوند خورده است. زمانی که الگوی پر و خالی، نسبت‌های توده به فضا، تراکم، مقیاس و ریتم بلوک‌های شهری نامتعادل یا نامنسجم باشد، فضاهایی شکل می‌گیرند که به دلیل عدم تعریف کالبدی روشن، به راحتی از فرآیند زندگی شهری خارج می‌شوند (Trancik, 1986; Carmona et al, 2021). در این راستا، نخستین اقدام، تهیه نقشه‌های دقیق شکل-زمینه محدوده بود. با بهره‌گیری از داده‌های GIS و برداشت‌های میدانی، نقشه‌هایی در مقیاس‌های مناسب طراحی شد تا الگوی توزیع و نسبت پر به خالی در ساختار منطقه مشخص گردد. پس از آن فرآیند گونه‌شناسی مورفولوژیک محدوده به عنوان گام دوم تحلیل اجرا شد. این گونه‌شناسی با رویکردی چندبعدی طراحی گردید و ابعاد کالبدی، عملکردی و نفوذپذیری-خوانایی بافت را به‌طور هم‌زمان در بر گرفت. در بعد کالبدی، شاخص‌هایی مانند نسبت پر به خالی، الگوی بلوک از نظر ابعاد و شکل، میانگین ارتفاع ساختمان‌ها و تنوع ارتفاعی، تداوم جداره‌های شهری و نسبت ارتفاع به عرض معبر (محسوریت فضایی) مورد بررسی قرار گرفت. در بعد عملکردی، نوع کاربری غالب، حضور یا فقدان کاربری‌های ناسازگار، وجود کاربری‌های درشت‌مقیاس و همچنین کیفیت و نقش فضاهای باز تحلیل شد. بعد نفوذپذیری و خوانایی نیز با ارزیابی تراکم شبکه معابر، میزان نفوذپذیری و اتصالات، وضوح سلسله‌مراتب معابر و حضور عناصر شاخص در ساختار محدوده مطالعه گردید (Gehl, 2010; Marshall, 2005; Lynch, 1960). این رویکرد جامع امکان تحلیل هم‌زمان ابعاد مختلف کیفیت فضا را فراهم آورد. نتیجه این فرآیند گونه‌شناسی، شناسایی ۹ گونه متمایز مورفولوژیک در محدوده منطقه ۴ رشت است.



شکل ۲. گونه‌های متمایز مورفولوژیک در محدوده منطقه ۴ رشت

جدول ۲. تحلیل شاخص‌های کالبدی-فضایی و عملکردی محدوده

محدوده مورفولوژیک	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
نسبت پر و خالی	۰/۲۰	۱/۵۳	۲/۵۲	۱/۳۰	۲/۶۲	۱/۴۹	۲/۰۲	۰/۵۶	۰/۴۲
متوسط	۸۲۶۵/۰۷	۶۵۵۱/۱۵	۵۸۵۸/۰۰	۷۶۲۱/۸۰	۶۲۷۰/۲۰	۵۳۶۵/۶۸	۴۲۰۰/۷۹	۱۵۷۷۷/۵۳	۷۵۲۸/۶۴
اندازه بلوک									
الگوی بلوک	غیرهندسی، نامنظم و بزرگ	غیرهندسی، نامنظم و متوسط	غیرهندسی، نامنظم و متوسط	هندسی، منظم و بزرگ	هندسی، نامنظم و متوسط	هندسی، منظم و متوسط	هندسی، منظم و ریز	هندسی، منظم و بزرگ	هندسی، منظم و ریز
نوع شبکه معابر	شبکه دسترسی	شبکه دسترسی	شبکه دسترسی	شبکه دسترسی	شبکه دسترسی	شبکه دسترسی	شبکه دسترسی	شبکه دسترسی	شبکه دسترسی
ارتفاع متوسط	۱	۳	۳	۴	۳	۳	۲	۲	۵
ساختمان تنوع ارتفاع	کم	زیاد	زیاد	متوسط	زیاد	متوسط	کم	کم	کم
تحلیل تداوم جداره	کم	متوسط	زیاد	متوسط	زیاد	زیاد	زیاد	کم	کم
کیفیت محصوریت لبه	کم	زیاد	زیاد	کم	زیاد	متوسط	متوسط	کم	زیاد
کاربری غالب	باغات، بایر، مسکونی	مسکونی، بایر	مسکونی	مسکونی، درمانی، اداری	مسکونی	مسکونی	مسکونی	کارگاهی، صنعتی، تجاری	مسکونی
کاربری ناسازگار	بایر، کارخانه صنایع چوب رشت	بایر	آرامستان	بایر، مرکز فرماندهی نیروی انتظامی شهرستان رشت	-	سپاه استان گیلان	-	بافتدگی، کارخانه دخانیات، کارخانه لاستیک‌سازی	-
کاربری بزرگ مقیاس	باغات، بایر	بایر	آرامستان	دانشگاه علوم پایه، ورزشگاه کتابخانه عمومی میرزا کوچک، شرکت آب و فاضلاب و منبع آب، دانشگاه پرستاری رشت	آسایشگاه معلولین و سالمندان	سپاه استان گیلان	شهرک مسکونی مفتوح	پارک سالارمشکات، بیمارستان قائم، کارخانه دخانیات	شهرک مسکونی اندیشه
عملکرد فضاهای باز	باغات، فضاهای تجهیز نشده	عبوری محلی	عبوری محلی	اجتماعی زیست‌محیطی (پارک)	محلی	محلی	محلی	عبوری زیست‌محیطی (تالاب)	محلی
تراکم شبکه معابر	متوسط	زیاد	زیاد	کم	متوسط	کم	متوسط	کم	کم
نفوذپذیری	کم	متوسط	متوسط	زیاد	متوسط	متوسط	متوسط	متوسط	کم
وضوح سلسله‌مراتب	متوسط	متوسط	کم	زیاد	متوسط	کم	کم	کم	کم
وجود عنصر شاخص	-	رودخانه گوهررود	رودخانه گوهررود، آرامگاه میرزا کوچک‌خان، منبع آب	رودخانه گوهررود، علم‌پایه، سردیس نامجو، ورزشگاه	رودخانه گوهررود، علم‌پایه، سردیس نامجو، ورزشگاه	رودخانه گوهررود، علم‌پایه، سردیس نامجو، ورزشگاه	رودخانه گوهررود، علم‌پایه، سردیس نامجو، ورزشگاه	رودخانه گوهررود، علم‌پایه، سردیس نامجو، ورزشگاه	رودخانه گوهررود، علم‌پایه، سردیس نامجو، ورزشگاه
الگوی مورفولوژیک	الگوی ارگانیک پراکنده (رشد یافته)	الگوی ارگانیک متراکم	الگوی تغییر شکل یافته (میان‌ریز)	الگوی تغییر شکل یافته (میان‌ریز)	الگوی تغییر شکل یافته (میان‌ریز)	الگوی تغییر شکل یافته (میان‌ریز)	الگوی تغییر شکل یافته (میان‌ریز)	الگوی تغییر شکل یافته (میان‌ریز)	الگوی تغییر شکل یافته (میان‌ریز)

هر یک از این گونه‌ها ویژگی‌های خاصی در ابعاد سه‌گانه کالبدی، عملکردی و خوانایی داشتند و به‌این ترتیب، بستری برای بررسی عمیق‌تر پتانسیل شکل‌گیری فضاهای گمشده فراهم شد. در گام پایانی این مرحله، با تلفیق نتایج گونه‌شناسی، نقشه‌های شکل-زمینه و برداشت‌های میدانی، پهنه‌های دارای پتانسیل تبدیل شدن به فضاهای گمشده شناسایی و بر روی نقشه علامت‌گذاری شدند.

بررسی نسبت پر و خالی در پهنه‌ها نشان می‌دهد محدوده‌ها از نظر تراکم کالبدی تفاوت معناداری دارند. پهنه ۱ با نسبت پر و خالی ۰/۲۰ و پهنه ۸ با ۰/۵۶، کمترین تراکم را دارند که نشان از حجم بالای فضاهای خالی، زمین‌های کشاورزی و زمین‌های بایر در این پهنه‌ها دارد. در مقابل، پهنه ۵ و پهنه ۳ دارای بیشترین نسبت پر و خالی هستند که نشان‌دهنده تراکم بالای ساخت‌وساز است. این ارقام نشان می‌دهد پهنه‌هایی مانند ۱ و ۸ به دلیل کمبود ساختارهای پر، مستعد شکل‌گیری فضاهای بی‌هویت و بلااستفاده‌اند. متوسط اندازه بلوک‌ها در پهنه‌ها از ۴۲۰۰ متر مربع در پهنه ۷ تا ۱۵۷۷۷ متر مربع در پهنه ۸ متغیر است. در پهنه ۱ و پهنه ۸ بلوک‌ها بزرگ و اغلب غیرهندسی و نامنظم هستند، که سبب گسستگی شبکه معابر و کاهش نفوذپذیری شده است. در مقابل، پهنه‌های ۷ و ۹ دارای بلوک‌های ریز و منظم هستند که اگرچه نفوذپذیری متوسطی دارند اما ضعف در تنوع ارتفاع و کیفیت جداره دارند. شبکه معابر در پهنه ۱ ارگانیک و غیرقابل پیش‌بینی است، در پهنه ۸ به صورت خطی و در پهنه‌های ۶ و ۷ شطرنجی منظم. پهنه‌هایی با شبکه ارگانیک یا خطی (مثل ۱ و ۸) عمدتاً نفوذپذیری پایین‌تری (پهنه ۱: کم، پهنه ۸: متوسط) و وضوح سلسله مراتب فضایی ضعیف‌تری دارند. درخصوص ارتفاع متوسط و تنوع ارتفاعی، پهنه‌هایی مانند ۱ و ۸ دارای میانگین ارتفاع کم (۱ و ۲ طبقه) و تنوع ارتفاع کم هستند. همچنین پهنه ۱ و ۸ با تداوم جداره کم و محصوریت پایین، فاقد تعریف دقیق فضایی هستند. پهنه‌های ۳ و ۵ از این نظر قوی‌ترند (تداوم جداره زیاد، محصوریت زیاد) که به انسجام بصری و حس مکان کمک می‌کند. ترکیب کاربری‌ها، نقش اساسی در شناسایی فضاهای گمشده دارد. در پهنه ۱، ترکیبی از زمین‌های کشاورزی، زمین‌های بایر و کارخانه دیده می‌شود. پهنه ۸ ترکیبی از کاربری‌های کارگاهی-صنعتی و تجاری است که ناسازگاری کاربری با محیط مسکونی و شهری پیرامون را نشان می‌دهد. پهنه ۴ نیز دارای زمین‌های بایر، مرکز فرماندهی نیروی انتظامی، در کنار دانشکده علوم پایه، ورزشگاه عضدی و بیمارستان رازی است که کاربری‌های درشت‌مقیاس و متنوع آن بعضاً ناسازگارند. درخصوص عملکرد فضاهای باز نیز، در پهنه ۱، عمدتاً مزارع و اراضی تجهیز نشده است که فاقد کیفیت محیطی لازم هستند. در پهنه ۸ فضاهای باز عمدتاً عبوری یا زیست‌محیطی (تالاب عینک) هستند که کمتر به عنوان فضای شهری تعاملی تعریف شده‌اند. درخصوص بعد نفوذپذیری و خوانایی، بررسی‌ها نشان می‌دهد پهنه‌هایی مانند ۴ و ۸ دارای تراکم معابر کم هستند که همراه با نفوذپذیری متوسط و وضوح سلسله مراتب کم، دسترسی و خوانایی فضا را تضعیف می‌کند. همچنین پهنه‌هایی مثل ۱ و ۹ فاقد عناصر شاخص بصری هستند. درحالی‌که پهنه ۸ به رغم ضعف‌های متعدد، عناصر شاخصی چون تالاب عینک، رودخانه، پل خشتی چمارسرا، پارک دانشجو و بیمارستان قائم را در خود جای داده است. بر اساس تحلیل‌های فوق، پهنه‌ها و فضاهایی که به‌دلیل ویژگی‌های مورفولوژیک مستعد گمشده شدن هستند، شناسایی شدند (جدول ۳). این تحلیل نشان داد که در منطقه ۴ شهر رشت، پهنه‌ها و فضاهایی که نسبت پر و خالی پایین، بلوک‌های بزرگ و نامنظم، شبکه معابر کم‌تراکم، تداوم جداره و محصوریت پایین، کاربری‌های ناسازگار یا بی‌برنامه و نبود عناصر شاخص دارند، بیش از سایر نقاط مستعد تبدیل شدن به فضاهای گمشده‌اند.

جدول ۳. پهنه‌های و فضاهای گمشده شناسایی شده منتج از تحلیل شکل-زمینه

پهنه، فضا	ویژگی‌ها و علت تبدیل به فضای گمشده
پهنه ۱	نسبت پر و خالی بسیار پایین (۰/۲)، بلوک‌های بزرگ غیرهندسی، شبکه ارگانیک، تداوم جداره و محصوریت کم، ترکیبی از باغات، زمین‌های بایر و کارخانه.
پهنه ۸	نسبت پر و خالی پایین، بلوک‌های بسیار بزرگ، شبکه خطی، تداوم جداره و محصوریت پایین، کاربری‌های بزرگ مقیاس صنعتی.
پهنه ۹	نسبت پر و خالی پایین، نفوذپذیری، وضوح سلسله مراتب و تداوم جداره کم، نبود عناصر شاخص
فضاهای شهری	فضاهای باز، زمین‌های کشاورزی و زمین‌های بایر در پهنه ۱
	کارخانه صنایع چوب، کارخانه دخانیات، کارخانه ریسندگی، کارخانه لاستیک‌سازی
	در پهنه ۱ و ۸
	زمین‌های بایر و مرکز فرماندهی نیروی انتظامی در پهنه ۴
	آرامستان سلیمان‌داراب در پهنه ۳
	فناوری‌های برنامه‌ریزی عملکردی
	ناسازگار با محیط شهری
	سبب افت کیفیت محیط
	تضاد با عملکرد مسکونی غالب و سکونت‌پذیری فضا

مرحله دوم، تحلیل پیوندهای فضایی بر مبنای نظریه پیوند (اتصال) ترانسیک و تکنیک چیدمان فضا

یکی از ابعاد اساسی در فهم پدیده فضاهای گمشده از منظر ترانسیک (۱۹۸۶)، «نظریه پیوند» یا همان اتصال است. این نظریه تأکید می‌کند کیفیت فضاهای شهری تنها وابسته به فرم و نسبت‌های کالبدی نیست، بلکه به شدت به نحوه اتصال فضاها به یکدیگر، پیوستگی شبکه‌های حرکتی و سلسله‌مراتب دسترسی مرتبط است (Trancik, 1986). فضاهای گمشده در این نگاه، اغلب در نقاطی شکل می‌گیرند که «گسست فضایی» حاکم باشد و ارتباط مؤثر میان فضاها قطع یا تضعیف شده باشد (Trancik, 1986). برای سنجش این بعد ارتباطی، تکنیک «چیدمان فضا» که نخستین‌بار توسط هیلیر و هانسون در دهه ۱۹۸۰ توسعه یافت، ابزار نظری و تحلیلی بسیار قدرتمندی را فراهم می‌کند (Hillier, & Hanson, 1984). چیدمان فضا روشی است که با تحلیل ساختار توپولوژیک معابر و فضاهای باز شهری، به‌ویژه از نظر قابلیت دسترسی، اتصال و سلسله‌مراتب، ماهیت پیوندهای فضایی را آشکار می‌کند (Peponis, Wineman, Bafna, Rashid, & Kim, 1998; Bafna, 2003). از این رو، در پژوهش حاضر برای پاسخ به این بعد مهم از ماهیت فضاهای گمشده، از تکنیک چیدمان فضا در بستر نرم‌افزار DepthmapX بهره گرفته شده است. در این راستا، ابتدا با تولید «Segment Map» و سپس محاسبه شاخص‌های تحلیلی سعی شده تا الگوی ارتباطات فضایی محدوده مطالعه به‌طور دقیق استخراج شود. این شاخص‌ها هر یک به نوعی میزان حضور یا نبود پیوندهای فضایی را آشکار می‌سازند. تحلیل‌ها در مقیاس $R=15$ انجام شد تا پیوندهای محلی در بافت به خوبی بازتاب یابد. در جدول (۴) شاخص‌های منتخب چیدمان فضا به همراه ویژگی‌ها و علت استفاده از آن‌ها و مقادیر آن‌ها در محدوده مورد مطالعه قید شده است. بر اساس تحلیل چیدمان فضا، می‌توان الگوی توزیع پیوندهای فضایی و کیفیت ساختار ارتباطی شبکه معابر این محدوده را تبیین کرد. نقشه میانگین عمق نشان می‌دهد در منطقه ۴ رشت، پهنه‌های وسیعی از بافت جنوبی، غربی و نیز بخش‌هایی از بافت شمال غرب، عمدتاً به رنگ‌های زرد تا قرمز دیده می‌شوند که نشان‌دهنده عمق بالاتر و دسترسی دشوارتر آن‌هاست. بالاتر بودن مقدار عمق در این فضاها (۱۳/۷۸) در مقابل میانگین (۹/۰۱) احتمال قرارگیری آن‌ها در دسته فضاهای گمشده را افزایش می‌دهد. هم‌پیوندی، میزان دسترسی‌پذیری یک فضا نسبت به کل ساختار شهری است. نتایج این تحلیل نشان می‌دهد به‌طور میانگین، مقدار هم‌پیوندی در این محدوده برابر با ۱/۶۲ است اما بخش‌های مرکزی تر و شریان‌های اصلی محدوده دارای بالاترین مقادیر هم‌پیوندی هستند (حدود ۲ تا ۲/۷۴). این معابر که به رنگ قرمز و نارنجی در نقشه‌های هم‌پیوندی مشخص شده‌اند، بیشترین پتانسیل را برای جذب حرکت پیاده و سواره داشته و به‌عنوان ساختارهای اصلی توزیع حرکت در منطقه ایفای نقش می‌کنند. در مقابل، بخش‌های وسیعی از پهنه‌های داخلی و کوچه‌های فرعی به رنگ‌های آبی و سبز کم‌رنگ دیده می‌شوند که گسستگی آن‌ها نسبت به کل شبکه را برجسته می‌کند. این پهنه‌ها با هم‌پیوندی کمتر از یک، مستعد شکل‌گیری فضاهای گمشده‌اند.

جدول ۴. ویژگی‌ها و کاربردهای شاخص‌های چیدمان فضایی به‌کاررفته در پژوهش

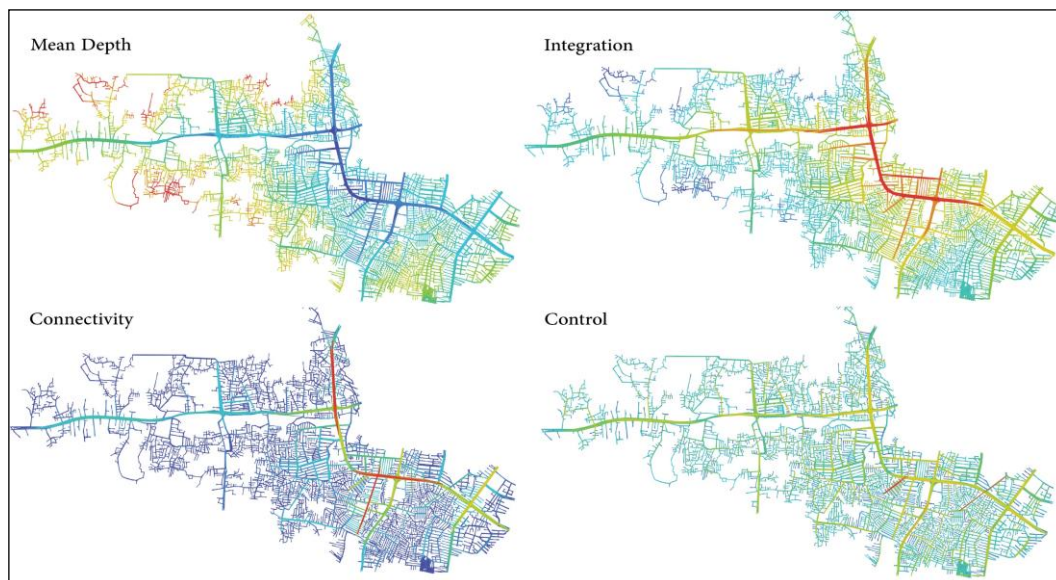
نام شاخص	تعریف و توضیح شاخص	حداقل مقدار	حداکثر مقدار	میانگین	انحراف معیار	کاربرد و دلیل استفاده در پژوهش
عمق Mean Depth	میانگین تعداد گام‌ها از هر سگمنت تا سایر سگمنت‌ها	۵/۵۵	۱۳/۷۸	۹/۰۱	۱/۷۲	برای سنجش دسترسی‌پذیری و عمق نسبی؛ فضاهای با عمق بالا پتانسیل گمشده بودن دارند.
هم‌پیوندی Integration HH	نشان می‌دهد هر فضا چقدر به سایر فضاها نزدیک است.	۰/۶۸	۲/۷۴	۱/۶۲	۰/۳۶	شناسایی گره‌های فعال و مستعد حضور؛ فضاهای با هم‌پیوندی پایین‌تر، کمتر در جریان‌های حرکتی قرار دارند و مستعد گمشده بودن هستند.
اتصال Connectivity	تعداد خطوط متصل مستقیم به هر سگمنت	۳/۰۰	۱۰۱۶	۱۰۴/۷۰۷	۱۳۴/۹۸	بررسی پیوند مستقیم؛ مقادیر پایین نشان‌دهنده دسترسی محدود و احتمال فضای گمشده.
کنترل Control	میزان کنترل یک سگمنت بر ارتباطات بعدی	۰/۰۳	۳/۵۲	۱	۰/۴۲	تشخیص فضاهای واسط یا گلوگاه‌ها؛ کنترل پایین = کم‌تحرکی فضایی.

(با اقتباس از: Hillier et al. (1984); Al-Sayed, Turner, Hillier, Iida, & Penn (2014) و تحلیل‌های نرم‌افزار DepthmapX) مقادیر آن‌ها در محدوده مورد مطالعه

شاخص اتصال‌پذیری تعداد فضاهایی را که مستقیماً به یک فضا متصل می‌شوند، نشان می‌دهد. اتصال بالاتر عمدتاً در مجاورت خیابان‌های اصلی و معابر پرتردد مشاهده می‌شود، در حالی که مناطق وسیعی از کوچه‌ها، بافت‌های متراکم مسکونی و شبکه‌های باریک به رنگ آبی‌اند. به‌گونه‌ای که گذرهای اصلی با متوسط اتصال ۱۰۰۰ در مقابل فضاهای درونی با متوسط اتصال حدود ۲۵ قرار گرفتند. این تفاوت به‌خوبی نابرابری دسترسی مستقیم در شبکه را آشکار می‌سازد. اتصال پایین می‌تواند عامل کلیدی شکل‌گیری فضاهای گمشده باشد؛ زیرا فضاهایی با کمترین پیوند مستقیم، از جریان حرکت و تعامل خارج می‌مانند. شاخص کنترل نشان می‌دهد هر فضا چقدر بر حرکت در شبکه تسلط دارد.

فضاهایی با کنترل بالا می‌توانند مسیر انتخابی بعدی را تعیین کنند. در این نقشه، باز هم خیابان‌های اصلی رنگ‌های گرم‌تری دارند که بیانگر کنترل بیشتر است و فضاهایی با کنترل پایین، عمدتاً در شبکه‌های درونی و معابر فرعی متمرکز شده‌اند. این نواحی با مقدار کنترل زیر ۰/۰۵ در مقایسه با فضاهایی با حداکثر کنترل حدود ۳/۵، به دلیل کاهش پویایی، کاهش نظارت غیررسمی و نبود کارکردهای پشتیبان شهری، زمینه بروز ناپایداری‌های اجتماعی و محیطی و در نتیجه شکل‌گیری فضاهای گمشده را فراهم کرده‌اند.

در نهایت، شاخص انتخاب که نشان‌دهنده میزان استفاده احتمالی از هر مسیر در کوتاه‌ترین مسیرهای ممکن بین همه نقاط است، تفاوت محسوسی میان فضاها نشان نداد و بیشتر گذرهای اصلی و میانی از نظر این شاخص مقادیر مشابهی داشتند و حاکی از آن است که اهمیت شریانی این مسیرها در سطح محدوده مشابه است. بر این اساس، ترکیب شاخص‌های چهارگانه نشان می‌دهد پهنه‌های با هم‌پیوندی و اتصال پایین، عمق بالاتر و ارزش کنترل محدود، اصلی‌ترین کانون‌های بروز فضاهای گمشده در منطقه ۴ هستند. این فضاها عمدتاً در بافت‌های مسکونی متراکم داخلی با نفوذپذیری پایین، کوچه‌های بن‌بست، و معابر فرعی دیده می‌شوند که از ساختار کلی شهر گسسته‌اند. بر این اساس می‌توان پهنه‌های داخلی غربی (شمال غربی و جنوب غربی) منطقه را به عنوان فضاهای پرریسک‌تر برای گمشده بودن در نظر گرفت. به عبارت دیگر، پهنه‌های یک و سپس دو و سه به دلیل عمق بالا، هم‌پیوندی و اتصال‌پذیری پایین و کنترل اندک، بیشترین استعداد تبدیل شدن به فضاهای گمشده را دارند. این یافته‌ها به‌ویژه در تطبیق با نتایج مرحله نخست (تحلیل مورفولوژیک شکل-زمینه) کمک کرد تا محدوده‌هایی که هم از بعد کالبدی و هم از منظر ساختار پیوند فضایی مستعد گمشده بودن هستند، با دقت بیشتری شناسایی شوند.

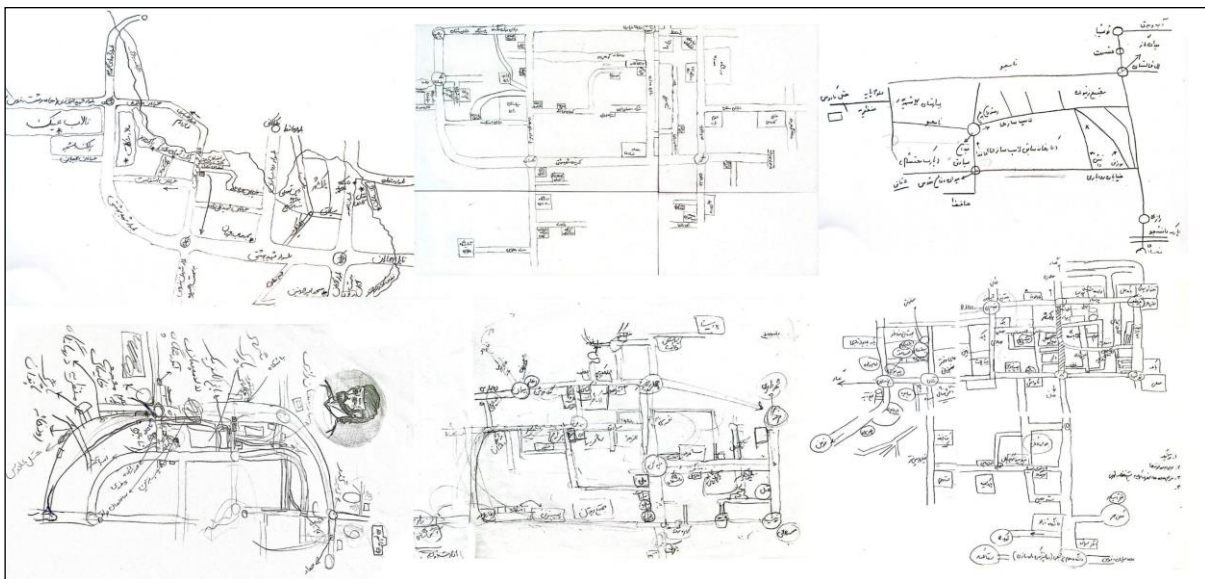


شکل ۳. نقشه‌های تحلیلی هم‌پیوندی، اتصال، عمق و کنترل

مرحله سوم، نظریه مکان در اندیشه ترانسیک و کاربرد آن در تحلیل فضاهای گمشده شهری

«ترانسیک» در نظریه سوم خود تحت عنوان «نظریه مکان» بر این باور بود که فضاهای شهری زمانی به صورت کامل دچار گمشدگی می‌شوند که نه تنها گسست‌های کالبدی و عملکردی در آن‌ها مشاهده شود، بلکه از بار معنا، خاطره و حس تعلق تهی گردند. به عبارتی دیگر، فضاهای گمشده اغلب فاقد کیفیت‌هایی هستند که آن‌ها را به مکان تبدیل کند (Trancik, 1986). این نگرش ریشه در رویکردهای پدیدارشناسانه نظریه‌پردازانی چون رلف (۱۹۷۶)، توان (۱۹۷۷) و شولتز (۱۹۸۰) دارد و معتقد است فقدان حس مکان در یک محیط، حتی در صورت وجود ساختار کالبدی منسجم، می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش فضاهای گمشده باشد. پژوهش حاضر نیز بر مبنای چنین دیدگاهی، به بررسی فضاها از منظر «نظریه مکان» اختصاص یافت. این مرحله با هدف شناسایی فضاهایی انجام شد که در ادراک، حافظه، حس تعلق و تجربه روزمره شهروندان حضور کم‌رنگی دارند یا به کلی فاقد هویت معنایی هستند. به همین منظور، از روش‌های کیفی شامل مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساخت‌یافته و ترسیم نقشه‌های ذهنی استفاده شد. این ابزارها امکان بازخوانی تجربه و تصویر ذهنی کاربران از محدوده مورد مطالعه را فراهم ساخت تا فضاهای بی‌هویت یا «بی‌مکان» شناسایی شوند. حجم نمونه نهایی جهت انجام این بخش، ۲۷ نفر بود که ترکیبی از گروه‌های سنی، جنسی و شغلی متنوع را در بر می‌گرفت. در مصاحبه‌ها تلاش شد با طرح پرسش‌هایی نظیر «کدام فضاهای این محدوده

در ذهن شما ماندگار شده‌اند و چرا؟»، «از کدام فضاها کمتر استفاده می‌کنید یا احساس راحتی ندارید؟» و «کدام فضاها دوست‌داشتنی و موردپسند شما هستند» درکی عمیق از فضاهای خاطره‌انگیز، طرد شده یا فاقد حس مکان به‌دست آید. در همین راستا، از مشارکت‌کنندگان خواسته شد تصویر ذهنی خود را از محدوده ترسیم کنند. تحلیل این نقشه‌های ذهنی و هم‌پوشانی آن‌ها، به شناسایی نقاط مغفول، بی‌هویت و کمتر خوانده‌شده در شبکه ذهنی شهروندان کمک کرد. در گام اول تحلیل کلیه داده‌های گردآوری‌شده شامل حدود ۱۹ ساعت مصاحبه که در مجموع به ۵۰ صفحه متن پیاده‌سازی شده منجر شد، به‌طور کامل و خطابه‌خط مرور و کدگذاری باز گردید. این مرحله با استفاده از رویکرد داده‌محور انجام گرفت و نهایتاً ۷۷۸ کد اولیه از دل این داده‌ها استخراج شد. در گام بعد تحلیل چندسطحی هدفمند انجام شد و داده‌ها برای پاسخ به دو هدف کلیدی این بخش پژوهش به‌صورت مجزا بازخوانی و تحلیل ثانویه شدند. این فرآیند شامل: ۱- شناسایی فضاهای گمشده از منظر ادراکی-معنایی و ۲- کشف دلایل و زمینه‌های ذهنی-اجتماعی تبدیل فضاها به فضاهای گمشده بوده که در این لایه، داده‌ها به‌طور خاص از منظر تبیین چرایی و عوامل مؤثر در گمشده‌شدن فضاها بازخوانی شدند. بر اساس تحلیل تماتیک مصاحبه‌ها و روی هم‌پوشانی نقشه‌های تصویرذهنی شهروندان، فضاها در پنج دسته اصلی شامل فضاهای به‌یادمانده (ادراک‌شده)، فضاهای مورد پسند (دوست‌داشتنی)، فضاهای ناپسند، فضاهای مورد استفاده و فضاهای بدون استفاده طبقه‌بندی گردیدند.



شکل ۴. نمونه‌هایی از نقشه‌های ذهنی شهروندان

نتایج نشان داد در مجموع، ۹۲ فضای شاخص توسط مشارکت‌کنندگان نام برده شده است. در دسته نخست، فضاهای به‌یادمانده، ۶۵ فضای مختلف شناسایی شد که بیشترین تکرار مربوط به «بلوار شهید بهشتی» با ۲۶ بار، «فلکه گاز» با ۲۳ بار، «بلوار منظریه» با ۲۲ بار و «پارک شهر» و «میدان یخساز» هر کدام با ۲۲ بار تکرار بوده‌اند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که برخی فضاها به‌دلیل شاخصیت کالبدی یا فعالیت‌های روزمره، در ذهن شهروندان ماندگارتر هستند. در دسته دوم، فضاهای مورد پسند (دوست‌داشتنی)، مجموعاً ۲۹ فضای شاخص گزارش شد که «بلوار منظریه» با ۹ بار، «پارک شهر» با ۶ بار و «پارک مفاخر» با ۴ بار بیشترین دفعات اشاره را داشتند. این فضاها عمدتاً به‌دلیل کیفیت محیطی مطلوب، حضور فعالیت‌های اجتماعی یا سرزندگی فضایی مورد توجه بوده‌اند. در مقابل، در دسته فضاهای ناپسند، ۳۸ فضای شاخص احصاء شد که در آن «بلوار شهید بهشتی» و «میدان یخساز» هر کدام با ۴ بار، «بلوار لاکان» و «رودخانه گوهررود» هر کدام با ۴ بار و «پارک دانشجو» با ۷ بار به‌عنوان فضاهایی با بیشترین دفعات نارضایتی و ناخوشایندی یاد شدند. دلایل این ناپسندی عمدتاً شامل نبود ایمنی، نظافت ناکافی، کمبود کاربری‌های جذاب و احساس ناامنی بوده است. در دسته فضاهای مورد استفاده نیز ۳۰ فضای شاخص مشخص شد که «پارک شهر» با ۱۲ بار، «بلوار منظریه» با ۷ بار و «پارک مفاخر» با ۵ بار بیشترین فراوانی استفاده را داشتند. این فضاها مکان‌هایی هستند که شهروندان در زندگی روزمره خود بیش از سایر نقاط منطقه از آن‌ها بهره‌برداری می‌کنند. سرانجام در دسته فضاهای بدون استفاده، ۲۴ فضای شاخص شناسایی گردید که در این میان «باغ الکتریک» با ۹ بار، «پارک دانشجو» با ۷ بار و «فلکه رازی» با ۴ بار به‌عنوان مهم‌ترین فضاهایی که کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند یا حتی رها شده‌اند، معرفی شدند. با تطبیق داده‌های پنج‌گانه می‌توان نتیجه گرفت برخی فضاها به‌طور ویژه در معرض «گمشده شدن» از منظر ادراکی و معنایی هستند. این فضاها هم در ذهن مردم برجسته‌اند (به‌یادمانده) اما بخشی از آن‌ها یا ناپسند بوده یا بدون استفاده رها شده‌اند که نشانگر پتانسیل بالای آن‌ها برای تبدیل شدن به

فضاهای گمشده است. همچنین بخشی از این فضاها دارای وضعیت دوگانه بوده‌اند؛ به‌طوری‌که برخی هم در دسته فضاهای به‌یادمانده یا مورد استفاده قرار گرفته‌اند و هم در دسته فضاهای ناپسند یا بدون استفاده. این موضوع نشان‌دهنده پیچیدگی ادراک و تجربه شهروندان از فضا است که هم‌زمان می‌تواند واجد معانی مثبت و منفی باشد.

جدول ۵. فضاهای گمشده شناسایی شده از لایه سوم، نظریه مکان، براساس نتایج مصاحبه‌ها و نقشه‌های ذهنی

فضا	به‌یادمانده	موردپسند	مورداستفاده	جمع‌بندی
پارک دانشجو	بسیار زیاد	کم	متوسط	تضاد بالا، تهدید جدی گمشده شدن
باغ الکتریک	متوسط	کم	کم	حافظه جمعی ضعیف، عمدتاً طرد شده
رودخانه گوهررود	متوسط	کم	خیلی کم	در ذهن هست اما کیفیت حسی پایین
محله معلولین	کم	خیلی کم	ندارد	عمدتاً طرد شده و ناپسند
محله حمیدیان	متوسط	کم	ندارد	حضور در ذهن اما تجربه منفی
پارک بهار	متوسط	کم	کم	کیفیت ادراکی پایین، در خطر
بوستان شقایق	متوسط	کم	ندارد	کم‌استفاده و با کیفیت ذهنی ضعیف
بلوار رودباری	زیاد	خیلی کم	متوسط	در ذهن هست اما رضایت پایین
فلکه رازی	زیاد	ندارد	کم	مرکزیت ذهنی اما با تجربه منفی

بحث

الف- شناسایی نهایی فضاهای گمشده در منطقه چهار رشت و واکاوی دلایل و عوامل موثر بر آن

به‌منظور شناسایی دقیق فضاهای گمشده در منطقه ۴ رشت، این پژوهش با اتخاذ رویکردی تلفیقی، سه‌لایه تحلیلی مکمل را با یکدیگر هم‌پوشانی داده است: تحلیل کالبدی-مورفولوژیک، تحلیل پیوند فضایی با بهره‌گیری از نظریه چیدمان فضا و تحلیل ادراکی-اجتماعی مبتنی بر نقشه‌های ذهنی و مصاحبه‌های کیفی با کاربران شهری. هر یک از این لایه‌ها به شناسایی جنبه‌ای خاص از ضعف‌های فضایی منطقه پرداخته و در کنار یکدیگر، تصویری جامع از فضاهای گمشده به‌دست می‌دهند. در لایه نخست، شاخص‌های کالبدی و عملکردی به‌منظور شناسایی پهنه‌های پرریسک از منظر شکل و زمینه مورد ارزیابی قرار گرفتند. لایه دوم با تحلیل گراف فضاهای شهری بر پایه شاخص‌های عمق، هم‌پیوندی، اتصال و کنترل، نقش ساختاری فضاها در شبکه حرکتی را مورد بررسی قرار داد. لایه سوم نیز، بر تحلیل تجربه زیسته کاربران شهری متکی بود و با بهره‌گیری از داده‌های نقشه‌های ذهنی و مضامین مستخرج از مصاحبه‌های میدانی، فضاهایی که در ادراک شهروندان تهی از معنا، حس مکان، ایمنی و تعلق بودند را شناسایی کرد. در مرحله بعد، این سه‌لایه در قالب نقشه‌های مستقل و سپس در یک فرآیند تطبیقی و تحلیلی بر یکدیگر انطباق داده شدند. هم‌پوشانی لایه‌ها منجر به شناسایی نقاط و پهنه‌هایی شد که هم از نظر کالبدی-عملکردی، هم از منظر نقش در شبکه فضایی و هم از نظر تجربه کاربری، دچار گسست و ضعف جدی بودند. این فضاها را می‌توان به‌عنوان «فضاهای گمشده نهایی» در منطقه مطالعه معرفی کرد؛ فضاهایی که اغلب دچار طرد فضایی، نارسایی در معنا، ضعف در پیوند فضایی و ناتوانی در تولید تجربه مکان هستند. به‌منظور سازمان‌دهی مفهومی این فضاها، دسته‌بندی یازده‌گانه‌ای بر پایه ویژگی‌های ساختاری، موقعیتی و کارکردی آن‌ها تدوین شد. این دسته‌بندی با هدف تبیین دقیق‌تر ماهیت گم‌شدگی فضاها و زمینه‌سازی برای ارائه راهکارهای مکان‌سازی صورت گرفت.

جدول ۶. دسته‌بندی نهایی از انواع فضاهای گمشده در شهر رشت

نمونه‌های موردی	لایه‌های مؤثر	توضیحات تحلیلی
فضاهای صنعتی و زیرساختی رهاشده یا ناسازگار	کارخانه صنایع چوب، کارخانه دخانیات، کارخانه ریسندگی و بافندگی، کارخانه لاستیک‌سازی	به دلیل ابعاد بزرگ، عملکرد طردشده، لبه‌های بسته، عدم دسترسی عمومی، امنیت پایین، کارکرد مبهم هم در ساختار کالبدی و هم در تجربه زیسته مردم به‌صورت نقاط گمشده بازنمایی شده‌اند.
فضاهای طبیعی و زیست‌محیطی گسسته از شبکه شهری	حاشیه رودخانه گوهررود، تالاب عینک	هرچند از نظر بوم‌شناختی مهم‌اند، اما به‌دلیل گسست عملکردی، نبود مسیرهای دسترسی، بی‌تعریفی مرز و نقش ساختاری ضعیف، به‌صورت فضاهای طردشده بازتاب یافته‌اند.
فضاهای باز رهاشده و بی‌هویت در حاشیه بافت‌های مسکونی	زمین‌های بایر، مزارع کشاورزی، حیاط‌های بزرگ بلااستفاده	علی‌رغم وسعت، دارای نسبت پر و خالی پایین، فاقد تعریف فضایی، امنیت، مسیرهای پیاده و عملکرد تعریف‌شده و بدون هویت‌اند و در نقشه‌های ذهنی نیز اغلب به‌عنوان فضاهایی مبهم و بی‌مصرف شناسایی شده‌اند.
فضاهای عبوری سواره‌محور فاقد کیفیت انسانی	کنارگذرها، فضاهای حاشیه‌ای مسیرهای پرسرعت، مسیرهای سواره فرعی عریض بدون پیاده‌رو	فضاهایی که تنها برای عبور خودرو طراحی شده‌اند، با عرض زیاد، نبود پیاده‌محوری، بدون توقف، خوانایی یا حضور عابر. در تجربه زیسته نیز فاقد معنا و تعامل‌اند.
فضاهای زیر تقاطع‌های غیرهمسطح	فضاهای زیر پل‌های سواره (پل فلکه گاز، رازی، شهدای گمنام)	این فضاها غالباً بدون کارکرد، بی‌دفاع، تاریک و فاقد طراحی‌اند، با گسست فضایی شدید، و در نگاه شهروندان، نازیبا، خطرناک، نا امن یا بی‌مصرف‌اند.
فضاهای خدماتی و اداری بزرگ‌مقیاس با لبه‌های بسته	پادگان سپاه، مجموعه فرماندهی نیروی انتظامی، سالن عهزآفرینی، اداره آتش‌نشانی، بیمارستان رازی	علی‌رغم اهمیت عملکردی و وسعت زیاد، این فضاها به دلیل محصور بودن، دسترسی کنترل‌شده، کاربری‌های تخصصی، و عدم مشارکت در زندگی روزمره شهری و قطع رابطه با فضای عمومی، در شبکه ادراکی و رفتاری شهروندان جایگاهی ندارند یا ممنوع تلقی می‌شوند و در شهروندان احساس بیگانگی و تهدید ایجاد می‌نمایند.
فضاهای باز متروکه، فاقد کیفیت، با عملکرد مبهم	فضاهای سبز رها شده و بلا استفاده (باغ الکتریک، فضای سبز پشت آسایشگاه)، آرامستان، ساختمان‌های بدون کارکرد	از منظر کالبدی دچار قطع ارتباط با بافت شهری اطراف هستند، از نظر اجتماعی و ادراکی نیز یا خطرهای منفی دارند یا به عنوان فضاهای نامانوس یا ناامن در ذهن شهروندان شکل گرفته‌اند.
فضاهای شهری و عمومی ناکارآمد	میدان‌های شهری با طراحی نامناسب (فلکه رازی)، پارک‌های بدون نظارت و امنیت (پارک بهار، پارک دانشجو، بوستان شقایق)	فضاهایی که ماهیتاً باید نقش عمومی ایفا نمایند اما به دلیل گسست معابر، نفوذناپذیری، ضعف دسترسی، نبود فعالیت‌های جذب‌کننده و فقدان حس تعلق و امنیت از چرخه فعالیت شهری خارج شده‌اند و به رغم موقعیت مرکزی، کم اثر مانده‌اند.
فضاهای مسکونی محصور یا بی‌هویت	شهرک‌های مسکونی محصور (شهرک اندیشه)	طراحی فرم‌گرا و بدون توجه به تعاملات انسانی، الگوی بسته، نفوذپذیری کم، سلسله‌مراتب ضعیف، این بافت‌ها را از حس مکان و حیات اجتماعی تهی کرده است و در شهروندان احساس بی‌هویتی، یکنواختی، حذف تعاملات محلی ایجاد نموده است.
فضاهای مرزی و بینابینی، حدفاصل میان بافت‌ها	لبه‌های بین صنعتی و مسکونی، حاشیه آرامستان، ورودی محلات فرودست، حدفاصل بافت فرسوده و نوساز، حد بین شهر و زمین‌های بایر	این نوارها در واقع مرزهای ناشناخته‌اند که از هر دو سوی بافت طرد شده‌اند و فاقد تعریف عملکردی یا طراحی مکان‌محور هستند. فضاهایی با هویت مبهم، گسست شبکه، بدون تعریف روشن که اغلب در حاشیه توجه مدیریت شهری قرار دارند.
فضاهای فاقد سلسله‌مراتب فضایی و خوانایی در بافت مسکونی	بن بست‌های غیرقابل نفوذ فضاهای پستی مجتمع‌های مسکونی، بافت قدیمی محلات معلولین و حمیدیان	این فضاها دچار گسست در جهت‌یابی، ضعف در سلسله‌مراتب فضایی و تکرار ساختاری‌اند که تجربه‌ی زیسته شهروندان را مبهم کرده‌اند. الگوی بسته، نفوذپذیری بسیار کم و عمق زیاد، احساس بی‌هویتی، یکنواختی و حذف تعاملات محلی در شهروندان ایجاد نموده است.

در راستای واکاوی دلایل و عوامل مؤثر بر تبدیل فضاهای شهری منطقه چهار رشت به فضاهای گمشده، رویکرد پژوهش مبتنی بر تحلیل ترکیبی سه‌لایه‌ای بود که هر یک از لایه‌ها بر پایه نظریات مجزا و ابزارهای تحلیلی متفاوت، ابعاد گوناگونی از وضعیت فضایی منطقه را نمایان می‌ساخت. در سطح تحلیل مورفولوژیک در لایه اول و تحلیل پیوند فضایی در لایه دوم، شاخص‌های کمی و کیفی موردنظر در دسته‌بندی و نقشه‌های نهایی فضاهای گمشده شهر رشت مورد تحلیل قرارگرفت تا عوامل اثرگذار شناسایی شوند. در نهایت، تحلیل لایه سوم، از طریق تحلیل تماتیک مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته با هدف فهم عمیق‌تر زمینه‌ها و بسترهای شکل‌گیری وضعیت موجود، بر اساس کدگذاری مجدد متن مصاحبه‌های عمیق با شهروندان، متخصصان و کسبه محلی انجام شد. در این فرآیند، کدهای اولیه گردآوری شده،

سپس در قالب مضامین فرعی و در نهایت در سطح مضامین اصلی دسته‌بندی شدند. در گام نهایی، این سه لایه در یک فرآیند تطبیقی تلفیق شدند و مجموعه‌ای از علل و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری فضاهای گمشده استخراج گردید.

در تحلیل تماتیک مصاحبه‌های انجام‌شده، بررسی نظرات مشارکت‌کنندگان نشان داد که دلایل متعددی در هم تنیده، موجب تبدیل بخش‌هایی از بافت شهری منطقه چهار رشت به فضاهای گمشده شده است. مهم‌ترین عامل، ناکارآمدی مدیریت شهری و ضعف سیاست‌گذاری و نگهداشت فضاها بود که خود را در رهاشدگی پیاده‌راه‌ها، فقدان نظافت و نبود برنامه‌های روشن برای توسعه محلات نشان می‌دهد. به گفته یکی از مشارکت‌کنندگان: «هیچ برنامه‌ای برای اینکه این فضا رو زنده نگه دارن نیست، نه نظافتش، نه روشنایی... بعدم رهاش کردن». این وضعیت به مرور سبب کاهش امنیت و حضورپذیری فضا شده است. از سوی دیگر، نبود زیرساخت‌های کارآمد برای پیاده‌روی، دوچرخه‌سواری و دسترسی ایمن، فضاها را به محلی نامطلوب برای حضور شهروندان تبدیل کرده است. ضعف نورپردازی شبانه، ناامنی گذرگاه‌ها و سرعت بالای وسایل نقلیه نیز در این چرخه نقش پررنگی داشته‌اند. همان‌طور که مشارکت‌کننده‌ای اشاره می‌کند: «پل‌ها همیشه تاریک و وحشتناک خطرناک هستن، اصلا دل آدم می‌گیره، زود می‌خوای از اونجا رد شی». فرسودگی کالبدی و ناهماهنگی کاربری‌ها، همراه با نبود طراحی یکپارچه که به ایجاد حس تعلق کمک کند نیز از دلایل کلیدی محسوب می‌شود. بسیاری از ساختمان‌ها و دیوارها چهره‌ای سرد و بی‌روح دارند که این موضوع مانع تعاملات اجتماعی و شکل‌گیری خاطره در ذهن شهروندان می‌شود. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این باره گفته است: «یه دیواره بتنی سرد که می‌ترسی از اونجا رد شی... اینا اصلا حس زندگی نداره». همچنین تغییرات شتاب‌زده کالبدی و جمعیتی و ورود کاربری‌های تجاری لوکس، سبب گسست در هویت اجتماعی شده است. شهروندان درباره از دست رفتن تعلق خاطر و تفاوت روابط انسانی امروز با گذشته سخن می‌گویند: «الان دیگه نمی‌گی من بچه این محلم، می‌گی من اینجا زندگی می‌کنم... اون حس مالکیت از بین رفته». ضعف در بومی‌سازی خدمات، غلبه برندهای غیرمحلی و نادیده‌گرفتن ظرفیت‌های اقتصادی و فرهنگی بومی نیز باعث شده است این فضاها نتوانند حیات محلی و سرزندگی اقتصادی را حفظ کنند. از سوی دیگر، نبود توجه به هویت تاریخی و حافظه جمعی، مانند فراموش شدن پیشینه صنعتی یا نهضت جنگل، فرصت‌های تبدیل این فضاها به مکان‌هایی هویت‌مند و ماندگار را از بین برده است. مجموع این عوامل در هم تنیده باعث شده است که بخشی از فضاهای شهری منطقه چهار رشت از چرخه حیات اجتماعی، اقتصادی و حتی زیباشناختی خارج شوند و به «فضاهای گمشده» تبدیل گردند؛ فضاهایی که مردم در آن‌ها کمتر توقف می‌کنند، کمتر تعامل می‌کنند و کمتر برایشان معنایی قائل‌اند.

جدول ۷. دلایل و عوامل نهایی مؤثر بر تبدیل فضاهای شهری منطقه چهار رشت به فضاهای گمشده، مستخرج از تحلیل سه لایه

بعد	عوامل	موردپسند
کالبدی-فضایی	ساختار و تراکم بافت	نسبت پایین پر به خالی، بلوک‌های بسیار بزرگ و غیرهندسی، اندازه نامناسب بلوک‌ها نسبت به مقیاس انسانی
	نوع و الگوی شبکه	شبکه ارگانیک یا شطرنجی تغییر شکل یافته با نفوذپذیری کم و تراکم معابر کم، وضوح پایین سلسله‌مراتب فضایی
	کیفیت لبه و جداره	تداوم جداره ضعیف و محصوریت پایین، عدم تعریف مرز روشن میان فضاهای عمومی و خصوصی
	پیوند فضایی و اتصال	شاخص‌های پایین هم‌پیوندی، کنترل و اتصال در تحلیل چیدمان فضا
عملکردی	غیبت عناصر شاخص فضایی	فقدان یا پراکندگی عناصر هویت‌بخش مانند میدان، پلازا، گره‌های شهری و نمادهای بصری
	کاربری و سرزندگی	حضور گسترده کاربری‌های ناسازگار (صنایع سنگین، کارخانه‌ها) و کاربری‌های بزرگ‌مقیاس بدون تعامل با بافت
	عملکرد و جذب	عملکرد ضعیف فضاهای باز (باغات، زمین‌های بایر، حاشیه تالاب) که عمدتاً غیرقابل استفاده یا صرفاً عبوری هستند.
	کمبود فعالیت‌های اجتماعی	نبود فعالیت‌های خرده‌ریز شهری و امکانات جاذب حضور، کمبود کاربری‌های متنوع و ترکیبی
ادراکی-اجتماعی	ضعف نگهداشت و خدمات	نبود یا ناکافی بودن خدمات شهری، نظافت، روشنایی و مبلمان مناسب
	سیاست‌گذاری و مدیریت	بی‌توجهی به طراحی فضاهای بینابینی و ناتوانی در ارتقای کیفیت این فضاها
	حس تعلق پایین	نبود خاطره و تجربه مثبت، عدم پیوند احساسی و فقدان وابستگی مکانی در ذهن شهروندان
	هویت و معنای مکان	تضعیف هویت مکان به دلیل نداشتن نشانه‌های شاخص یا خاطرات مشترک
	امنیت و گریزپذیری	احساس ناامنی، ترس از حضور در ساعات خاص، یا گریزپذیری بالا به دلیل خلوتی
	قضاوت منفی	نگاه منفی به فضا به‌عنوان مکان بلااستفاده یا رهاشده، لکه‌های بدنام اجتماعی
	ضعف حافظه جمعی	عدم پیوند تاریخی و نبود گذشته مشترک که به فضا معنا بدهد.

بر مبنای تحلیل تطبیقی صورت‌گرفته در سه لایه‌ی شکل-زمینه، پیوندهای فضایی و تحلیل کیفی مصاحبه‌ها، می‌توان دلایل شکل‌گیری فضاهای گمشده در منطقه ۴ رشت را در سه بعد اصلی کالبدی-فضایی، عملکردی و ادراکی-اجتماعی تبیین نمود (جدول ۷). در بعد کالبدی-فضایی، آشکار شد که ناسازگاری‌های کالبدی ناشی از نسبت نامتوازن پر و خالی، حضور بلوک‌های بسیار بزرگ یا قطعات بایر، شبکه‌های معابر ارگانیک و درهم‌ریخته با نفوذپذیری پایین و نبود وضوح در سلسله‌مراتب فضایی، ساختاری ناهمگون را در این منطقه پدید آورده است.

برای نمونه، در محدوده‌های شمال غربی (حاشیه‌های پهنه ۱ و ۸) حضور گسترده کارخانه‌های متروکه و اراضی بایر با ساختار رها شده و نبود تداوم جداره‌ها، به‌طور مستقیم در تضعیف تصویر ذهنی شهروندان از فضا مؤثر بوده است. افزون بر این، عدم پیوستگی لبه‌های فضایی، محصوریت نامتعادل و فقدان عناصر شاخص شهری، همگی به کاهش خوانایی و هویت فضایی دامن زده‌اند. در بعد عملکردی، مجموعه‌ای از چالش‌های کاربری و خدماتی آشکار شد. از جمله، حضور کاربری‌های ناسازگار در میان بافت مسکونی تضادی جدی با انتظارات کارکردی ساکنان پدید آورده است. همچنین، فضاهای باز در بسیاری از این نقاط، عمدتاً کارکردهای «عبوری» و غیراجتماعی داشته یا کاملاً فاقد برنامه‌ریزی کارکردی (رها شده و بی‌هویت) بودند؛ این امر نه تنها امکان زیست‌پذیری را کاهش داده، بلکه موجب شکل‌گیری احساس ناامنی، بی‌استفاده ماندن فضا و حتی زمینه‌های بروز آسیب‌های اجتماعی گردیده است. در بعد اجتماعی-ادراکی، نتایج نشان داد ساکنان اغلب این فضاها را فاقد حس تعلق، فاقد خاطره‌مندی و ارزش اجتماعی می‌دانند. کمبود فضاهای مکث، نبود نقاط تعامل، خاطرات جمعی منفی و نیز مدیریت ناپایدار و رهاشدگی طولانی‌مدت این اراضی، ادراک مکان را به‌شدت تضعیف کرده است. این وضعیت به شکل‌گیری «برچسب ذهنی گمشده بودن» بر این فضاها انجامیده، که حتی در مواردی با وجود نزدیکی به مراکز فعال شهری، شهروندان از حضور یا استفاده از آن‌ها اکراه دارند. تطبیق سه لایه‌ی فوق نشان داد هم‌زمانی آسیب‌ها در این سه بعد مؤثرترین نقش را در تبدیل یک فضا به فضای گمشده ایفا می‌کند. برای مثال، حاشیه‌های رودخانه و محدوده‌های مجاور کارخانه‌های متروکه، هم از منظر کالبدی پراکنده، نفوذناپذیر و فاقد پیوستگی هستند، هم عملکردی به کاربری‌های ناسازگار و بی‌برنامه دچارند، و هم از منظر ذهنی در تجربه زیسته شهروندان جایگاهی منفی و طرد شده یافته‌اند.

ب- مولفه‌های مکان و ارائه راهبردهای مکان‌سازی در فضاهای گمشده

در راستای تبیین ابعاد گوناگون مکان در فضاهای شهری منطقه چهار رشت، از یک رویکرد نظام‌مند تحلیل مضمون بر مبنای داده‌های کیفی حاصل از مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته با شهروندان، مطلعین محلی و خبرگان حوزه شهرسازی بهره گرفته شد. این تحلیل با هدف شناسایی مؤلفه‌هایی صورت گرفت که در تجربه زیسته و ادراک روزمره کاربران فضا، نقش محوری در شکل‌دهی به مکان دارند. در گام اول، متن کامل مصاحبه‌ها به‌دقت مورد بازخوانی قرار گرفت و بیش از ۴۰۰ کد اولیه (مفاهیم خام) استخراج شد. در گام دوم، کدهای هم‌معنا و مرتبط در قالب مقوله‌های میانی یا مضامین فرعی سازماندهی شدند. در مجموع ۳۴ مضمون فرعی از این مرحله به دست آمد که هر یک ناظر به جنبه‌ای خاص از ادراک و تعامل افراد با فضاهای شهری بود. در نهایت، با تحلیل روابط معنایی میان مضامین فرعی، ۱۰ مضمون اصلی استخراج گردید که شالوده مؤلفه‌های مکان و مکان‌سازی را شکل می‌دهند. در ادامه این مضامین تشریح خواهد شد.

(۱) حس مکان: «حس مکان» یکی از بنیادین‌ترین مولفه‌های مکان‌سازی است که بر کیفیت تجربه زیسته فردی و جمعی در لحظه و تداوم حضور در فضا تمرکز دارد. یکی از مهم‌ترین ابعاد حس مکان از منظر شهروندان، تعلق مکانی است. مشارکت‌کنندگان بارها از پیوند احساسی خود با محلات قدیمی سخن گفتند؛ پیوندی که نه تنها در خاطرات کودکی یا نوجوانی، بلکه در هویت جاری آن‌ها نیز تداوم یافته است: «من صد درصد محل خودم، منظره، مشاعش، پیاده‌رو، نزدیک هتل رو خیلی دوست دارم... حتی گلزار هم دوست ندارم، اینجا از اول طبقه متوسط و فرهیخته بودن». این نشان می‌دهد حس تعلق تنها یک عادت فضایی یا وابستگی جغرافیایی نیست، بلکه ارتباطی هویتی با فضای زندگی‌ست که به‌مرور شکل گرفته و بستر بازشناسی خود و دیگران شده است. در همین راستا، هویت فردی و جمعی به‌عنوان بعد دیگری از حس مکان به‌کرات در روایت‌های مشارکت‌کنندگان جلوه‌گر شد. بسیاری از آن‌ها «محل» را به‌منزله هویتی جمعی می‌دانستند که روابط اجتماعی، شناخت غریبه و آشنا، و حتی امنیت روانی آنان را تضمین می‌کرده است. تفاوت لحن از «بچه این محله» تا «اینجا زندگی می‌کنم» به‌وضوح بیانگر گسست هویتی است که با کم‌رنگ شدن ویژگی‌های مکان‌ساز در فضاها به‌وجود آمده است. خاطرات مشترک و یادآوری گذشته نیز بخش جدایی‌ناپذیر از این حس مکان است. مشارکت‌کنندگان به دفعات خاطراتی از بازی‌های خیابانی، جمع شدن مقابل تلویزیون‌های رنگی معدود، یا حتی تجربه‌های ساده‌ای همچون داد و ستد با همسایه‌ها را بازگو کردند. این خاطرات نشان می‌دهد فضاها، بخشی از خاطره و حافظه افراد بوده است. در کنار این‌ها، برخی از مشارکت‌کنندگان به آرامشی که پیاده‌روی در مسیرهای آشنا برایشان داشته اشاره کردند: «من دانشجو بودم هر موقع از تهران برمی‌گشتم، سر پردیس پیاده می‌شدم و پیاده تا خانه می‌اومدم که این درخت‌ها، پیاده‌راه، مغازه‌ها و آدم‌ها رو ببینم، هم برام خاطره‌انگیز بود و هم به من حس بازگشت می‌داد». این نشان می‌دهد سرزندگی مکان برای فرد، نه فقط به حضور دیگران، که به تجربه دوباره آن فضا و زنده شدن حس گذشته در لحظه حال پیوند خورده است.

(۲) حیات اجتماعی و تعاملات جمعی: مؤلفه بعدی، «حیات اجتماعی» مکان است که خود در پیوندی عمیق با کنش‌ها و تعاملات انسانی، حضور جمعی و قابلیت هم‌نشینی در فضا شکل می‌گیرد. بسیاری از مشارکت‌کنندگان به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به ضعف این بعد در فضاهای

گمشده شهر اشاره کردند و از خاطراتی گفتند که این فضاها در گذشته چگونه مملو از تعامل و زندگی اجتماعی بوده‌اند. در روایات افراد، ارتباطات همسایگی و تعاملات چهره‌به‌چهره جایگاه ویژه‌ای داشت. یکی از مشارکت‌کنندگان با حسرت از گذشته چنین یاد کرد: «ما می‌گفتیم بچه این محلیم... غریبه می‌فهمیدیم کیه. الان نمی‌دونیم کی آشناست، کی غریبه. کوچه دیگه کوچه ما نیست». این نشان می‌دهد چگونه کاهش تعاملات و ناشناخته ماندن افراد در سطح محله، حیات اجتماعی مکان را مختل کرده است. همچنین حضور غیررسمی در فضا -از بازی کودکان در کوچه‌ها تا دور هم نشستن‌ها- یکی دیگر از وجوه مهم حیات اجتماعی بود. مشارکت‌کننده‌ای می‌گوید: «ما بچه کوچیکا رو به جایی یه سنگی پیدا می‌کردیم می‌نشوندیم که بازی رو نگاه کنه، براش احترام قائل بودیم. دختر پسرا با هم بازی می‌کردن». این دست تجربه‌ها که امروز کمتر در این فضاها دیده می‌شود، نشان‌دهنده نقش کلیدی کنش‌های ساده و خودجوش در دمیدن روح اجتماعی به مکان است. از سوی دیگر، نبود فضاهای توقف و مکث در این مناطق از نکات پرتکرار در مصاحبه‌ها بود. افراد تأکید می‌کردند فضای شهری فقط برای حرکت و گذر طراحی شده و جای نشستن و تعامل ندارد: «یه فضایی که دوست دارم طراحی بشه، فضاییه برای نشستن، پستی مانند... ما تو این شهر فضای توقف نداریم. فقط باید راه بریم». این کمبود موجب می‌گردد فضاها فاقد عمق اجتماعی شوند و بیشتر به معبرهای خالی از کنش بدل گردند. همچنین در بعد مشارکت اجتماعی، به روابط همسایگی و تعاملات در محل اشاره‌های متعددی شد. از جمله گفته شد: «ما دیگه این سوار کردن همسایه رو نداریم، چون همه ماشین دارن. خیلی اتفاق می‌افتاد شما تو مسیر یه آشنایی می‌دیدید، سوارش می‌کردی». که بیانگر فقدان شکل‌های خودجوش ارتباطی است که به حضور اجتماعی فضا معنا می‌بخشید.

(۳) هویت و خوانایی فضایی: تحلیل داده‌ها نشان داد «هویت تاریخی و خوانایی» نقشی محوری در فرآیند مکان‌سازی دارد. در مصاحبه‌ها به کرات به نشانه‌ها، بناها و روایت‌های شفاهی اشاره شد که ریشه‌های عمیق هویتی این شهر را شکل داده‌اند، اما امروز در بسیاری از نقاط کمرنگ یا محو شده‌اند. برای مثال گفته شد: «آرامگاه میرزا کوچک خان هست، یه بخشیش سنگفرش شده... ولی هیچ چیزی که مربوط به تاریخ نهضت جنگل باشه اونجا نمی‌بینی. کسی که وارد میشه باید بدونه که میرزا کوچک اینجاست». مضمون فرعی نمادپردازی مکان در چند روایت به چشم می‌آمد: «به طرح آوانگارد میشه زد، مثل اون کارخانه دخانیات که شبیه کرم ابریشم بشه، چون رشت مرکز ابریشم بوده». که نشان می‌دهد مکان‌سازی به معنای آشکار کردن هویت مکان از طریق بازخوانی نمادها، نشانه‌های فضایی بود. برخی دیگر به یادمان‌های از میان رفته یا فراموش شده پرداختند: «فلکه گاز قبلا یه یادمان گردی داشت که اون رو برداشتن و پل از روش رد شده. دیگه نیست». در کنار این، پیشنهاداتی چون ایجاد نقشه تاریخی برای شناسایی و پیوند دادن نقاط مهم تاریخ شهر مطرح شد که نشان می‌دهد شهروندان خود در پی بازگرداندن معنا به فضا هستند. آن‌ها می‌خواهند دوباره «داستان» مکان‌های شهرشان را بدانند و حس تداوم تاریخی را تجربه کنند.

(۴) کیفیت‌های بصری و زیبایی‌شناختی: «کیفیت بصری و زیبایی‌شناختی فضا» نیز به‌عنوان یک مولفه برجسته مکان‌سازی در تحلیل‌ها آشکار شد. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان از زشتی، یکنواختی و بی‌هویتی ظاهری فضاهای گمشده سخن گفتند و آن را مانعی جدی در ایجاد حس مکان دانستند. برای نمونه، پل‌های سواره‌رو که سیمان و بتن خام آن‌ها چهره شهر را خشن و بی‌روح کرده، بارها در روایت‌ها مطرح شد: «این پل‌ها همیشه تاریک و وحشتناک و خطرناک. اصلا زیبا نیست. زشته این پل‌ها، سیمان مطلقه». یا در مورد کارخانه گونی‌بافی که پتانسیل زیبایی داشت اما مخدوش شده، فردی می‌گوید: «این آجر قرمز قدیمی بوده، اومدن یه جاهایی روش بتن کشیدن... من آگه باشم اونجا بتناش رو می‌ریزم، آجر و خشت قرمزا رو بندکشی می‌کنم و نورپردازی می‌کنم. خیلی زیبا میشه». این مثال‌ها نشان می‌دهد کیفیت‌های ظاهری و بصری فضاها، به‌ویژه عناصر کالبدی قدیمی که می‌توانند بار معنایی و زیبایی‌شناختی حمل کنند، چقدر در مکان‌سازی مؤثرند.

(۵) امنیت، ایمنی و آرامش روانی: از دیگر مضامین کلیدی، «امنیت و آرامش روانی در فضا» بود که به‌طور ضمنی در بسیاری از مصاحبه‌ها تکرار شد. مشارکت‌کنندگان نبود نور، تاریکی و وجود نقاط کور را مستقیماً با احساس ناامنی و فرار از فضا مرتبط می‌دانستند. یکی از افراد در توصیف گذر از زیر پل‌ها می‌گوید: «از اون زیر که می‌گذری انگار وارد یک گرداب می‌شی... سریع می‌خوای از دستش خلاص بشی. نور اصلا اون قسمت وجود نداره». همچنین یخساز را که تبدیل به مکانی برای خودکشی شده، نماد کامل تهدید روانی فضا دانستند: «یخساز که اصلا فاجعه‌ست. چرا باید ما یه فضای معماری تو شهر داشته باشیم برای اینکار؟» این گفته‌ها نشان می‌دهد که امنیت نه فقط به معنای نبود جرم، بلکه یک آرامش وجودی و اعتماد روانی به فضا است که مکان‌سازی بدون آن ناقص می‌ماند.

(۶) کیفیت‌های عملکردی و دسترسی‌پذیری: مضمون «کیفیت عملکردی و دسترسی‌پذیری» در بعد روانی و کالبدی نیز در تحلیل‌ها بازتاب یافت. بسیاری به کمبود مسیرهای پیاده‌محور، نبود پیوستگی در شبکه حرکتی و گسست میان بخش‌های شهر اشاره کردند. برای مثال گفته شد: «قبلا از پل نامجو به پارک شهر راه بود. یه دیواره‌های بتنی داشت که به نظر من قابل احیاست... میشه پلکان گردی زد مثل پارک ساعی تهران». در کنار این، مشکلات ترافیک و سرعت ماشین‌ها هم مکرراً مطرح شد که باعث شده فضاهای شهری بیشتر در خدمت خودرو

باشند تا انسان: «ترافیک فکر کنم بزرگترین مسئله این شهره. سرعت بیش از اندازه ماشین‌ها... فرار می‌کنن از کوچه‌های تنگ». این تحلیل‌ها نشان می‌دهد دسترسی آسان و کیفیت حرکتی مناسب برای پیاده‌روها، همراه با کاهش سلطه خودرو، پیش‌شرط‌های مهم مکان‌سازی هستند.

(۷) پیوند با طبیعت و محیط اکولوژیک: تحلیل مصاحبه‌ها نشان داد «محیط طبیعی و پیوند با اکولوژی» نیز در ذهنیت افراد جایگاه ویژه‌ای دارد. نبود یا ضعف فضای سبز به‌عنوان شکافی جدی در مکان‌سازی شناسایی شد. یکی از مشارکت‌کنندگان با لحنی انتقادی گفت: «برخلاف چیزی که می‌گن شهر رشت سبزه، شهر اصلا سبز نیست. برعکس لاهیجان، فومن، صومعه‌سرا... فضای سبز ما اصلا قوی نیست». همچنین پیشنهادات متعددی برای باززنده‌سازی محیط طبیعی از طریق درختکاری، احیای دیواره‌های قدیمی با گیاهان و نورپردازی به‌گونه‌ای که حس طبیعت زنده را منتقل کند، ارائه شد. این نشان می‌دهد که طبیعت بخشی جدایی‌ناپذیر از تجربه مکان و مکمل عناصر کالبدی و اجتماعی آن است.

(۸) حافظه جمعی و تاریخ‌مندی: حافظه جمعی و تاریخ‌مندی به‌مثابه لایه‌های زمان‌مند معنایی در مکان، به‌عنوان یکی از بنیانی‌ترین مؤلفه‌ها مطرح شد. مشارکت‌کنندگان در اظهارات خود به‌طور پیوسته به خاطرات زیسته و بازی‌های کودکی، حضور نشانه‌ها و یادمان‌های تاریخی، و روایت‌های شفاهی از گذشته شهر (مضمون فرعی تاریخ شفاهی مکان) اشاره کردند که همگی به تثبیت مکان در ذهن و قلب افراد منجر می‌شوند. یکی از مصاحبه‌شوندگان گفت: «ما می‌رفتیم فوتبال، آجر می‌داشتیم دروازه، ماشین کم بود، راحت بازی می‌کردیم. الان نمی‌شه، انقدر ماشین هست که بچه‌ها نمی‌تونن بازی کنن». همچنین غیاب یا محو شدن نشانه‌های تاریخی شهروندان را دچار حس فقدان کرده است. این مضامین نشان دادند حافظه جمعی خاطره‌ای مشترک است که از طریق اشیاء، فضاها و حتی اصوات بازتولید می‌شود. نبود سیاست‌های حفاظت از نشانه‌های گذشته، به تدریج حافظه شهر را تضعیف کرده است. یکی دیگر با حسرت می‌گفت: «کارخانه گونی‌بافی به سوتی داشت که همه شهر بیدار می‌شدن. ما به اون سوت احتیاج داریم». بنابراین درکی که مشارکت‌کنندگان از مکان‌سازی داشتند، به‌طور اساسی متکی بر احیای تاریخ مکان‌ها و تقویت حافظه جمعی برای جلوگیری از گم شدن فضا بود.

(۹) سرزندگی اقتصادی و بومی‌سازی خدمات: یکی از مضامین برجسته، «سرزندگی اقتصادی و بومی‌سازی خدمات» است که در دل آن چند مضمون فرعی چون وجود مشاغل خرد و اغذیه‌فروشی‌ها، پیوند اقتصاد غیررسمی با فرهنگ خوراک محلی و جایگاه بازارچه‌های کوچک برجسته شد. مشارکت‌کنندگان بارها به حضور این فعالیت‌های کوچک به‌عنوان بخشی از حیات خیابان‌ها اشاره کردند، اما دغدغه آن را داشتند که این فعالیت‌ها باید به فرهنگ و اقتصاد بومی پیوند بخورد. یکی از شهروندان به‌روشنی گفت: «فکر می‌کنم باید یک هدایت‌پذیری صورت بگیره... همش فلافل؟ چرا فلافل؟ چرا خوراک گیلان نه؟ به شرطی به اینها مجوز بدن که رشته‌خشکار بفروشن. این به سیاست‌گذاری می‌خواد». این روایت نشان می‌دهد که مردم خواهان هدایت خدمات خرد شهری به سمت حفظ هویت بومی هستند، تا این مشاغل خرد به جای برهم زدن بافت فرهنگی، آن را تقویت کنند. همچنین مضمون فرعی بازاریابی و رونق اقتصادی محلی در قالب نگرانی‌هایی نسبت به فضاهای لوکس جدید که اقتصاد محلی را پس می‌زنند، مطرح شد: «فضا الان خیلی تجاری و لوکس شده، اصلا آدم‌ها تغییر کردن، شما انگار گم شدی تو این آدم‌ها». از این نظر، سرزندگی اقتصادی در ذهن مشارکت‌کنندگان فقط حضور کسب‌وکار نیست، بلکه حضور اقتصادی معنادار و پیوندخورده با سنت‌ها و اقتصاد بومی است که می‌تواند یکی از ارکان مهم مکان‌سازی در فضاهای گمشده باشد.

(۱۰) مدیریت، نگهداشت و سیاست‌گذاری: در نهایت، «مدیریت، نگهداشت و سیاست‌گذاری» مضمون کلیدی دیگری بود که در تحلیل‌ها به‌روشنی خود را نشان داد. مضامین فرعی چون ضعف در زیباسازی و تعمیر فضاها، نبود سیاست منسجم برای هویت‌سازی، و بی‌توجهی به تاریخ مکان همگی در این چارچوب قرار می‌گیرند. یکی از شهروندان با طعنه و افسوس گفت: «اصلا ورزشگاه عضدی رو کی گفته انقدر باید دیواره باشه؟ ما چرا نباید چمن رو ببینیم؟» و دیگری با نگاهی برنامه‌ریزانه‌تر پیشنهاد داد: «اگر بشه نقاط تاریخی این شهر رو شناسایی کنیم، یه نقشه تاریخی داشته باشیم، خیلی می‌تونه کمک کنه». این انتقادات و پیشنهادها همزمان به فقدان راهبرد جامع مدیریت شهری برای حفاظت از مکان‌ها و احیای هویت تاریخی و اجتماعی آن‌ها اشاره دارند. مشارکت‌کنندگان انتظار دارند شهرداری و نهادهای متولی از «وصله‌پینه کردن پروژه‌ها» فاصله بگیرند و به یک نگاه منسجم برای مکان‌سازی برسند.

– راهکارها و پیشنهادات مکان‌سازی در فضاهای گمشده

بر اساس تحلیل‌های چندلایه انجام‌شده روشن شد مسأله فضاهای گمشده در منطقه ۴ شهر رشت، ریشه در ترکیبی پیچیده از عوامل کالبدی-فضایی، عملکردی و ادراکی-اجتماعی دارد. این یافته‌ها نشان داد تنها با مداخلات تک‌بعدی نمی‌توان به احیای موفق این فضاها دست یافت بلکه لازم است راهکارهای مکان‌سازی در سه سطح طراحی، برنامه‌ریزی و مدیریت شهری به صورت تلفیقی و مکمل به کار گرفته شوند. در سطح طراحی، تأکید بر بازتعریف ساختار فضا، بهبود شبکه حرکتی، ارتقای نفوذپذیری، تعریف نقاط عطف و نشانه‌های شهری و همچنین غنی‌سازی منظر با هویت بومی اهمیت می‌یابد. این مداخلات، علاوه بر پاسخ به ضعف‌های کالبدی، می‌تواند بستر مناسبی برای

شکل‌گیری تعاملات انسانی و ارتقای حس تعلق فراهم آورند. در سطح برنامه‌ریزی، توجه به سیاست‌های استفاده مجدد از اراضی رهاشده، تغییر کاربری‌های ناسازگار، تقویت عملکردهای اجتماعی-اقتصادی و گره‌گشایی از ترافیک و دسترسی‌ها ضروری است. همچنین برنامه‌ریزی انعطاف‌پذیر و زمینه‌محور که بافت محلی و نیازهای ساکنان را محور قرار دهد، نقشی اساسی در تقویت پایداری و سرزندگی این فضاها دارد. در سطح مدیریت شهری نیز نتایج پژوهش نشان داد ارتقای حکمرانی محلی، شفاف‌سازی فرآیندها، نهادینه کردن مشارکت شهروندان و ایجاد سازوکارهای پایدار پشتیبانی مالی و حقوقی می‌تواند زمینه‌ساز تبدیل فضاهای گمشده به مکان‌های معنادار گردد. علاوه بر این، با تطبیق راهکارهای سه‌سطحی با رویکردهای نوین مکان‌سازی، می‌توان دریافت که هر یک از این رویکردها می‌تواند بر اساس ویژگی‌ها و مشکلات خاص هر فضا به کار گرفته شود. در نهایت راهکارهای احیای فضاهای گمشده در منطقه ۴ رشت براساس ضعف موجود در فضاها تدوین شد (جدول ۸). یکی از دستاوردهای نظری و کاربردی پژوهش حاضر، دسته‌بندی راهکارهای پیشنهادی مکان‌سازی در فضاهای گمشده با توجه به رویکردهای نوین مکان‌سازی شهری است. از آنجا که فضاهای گمشده دارای ویژگی‌های کالبدی، اجتماعی، عملکردی و ادراکی متفاوتی هستند، نمی‌توان نسخه‌ای یکسان برای احیای آن‌ها تجویز کرد. در نتیجه، تحلیل تطبیقی پژوهش نشان داد که هر گروه از فضاهای گمشده منطقه ۴ رشت، با یکی از رویکردهای مکان‌سازی تطابق مؤثرتری دارد. برای مثال، فضاهای عمومی بلااستفاده قابلیت بهره‌گیری از مکان‌سازی تاکتیکی را دارند. در این موارد، با مداخلات سریع، موقتی و کم‌هزینه، می‌توان حس تعلق و استفاده مجدد از فضا را برانگیخت. در مقابل، فضاهای رهاشده صنعتی یا با مالکیت دولتی پیچیده، مانند کارخانجات نیازمند رویکرد مکان‌سازی نهادی هستند؛ زیرا احیای این فضاها مستلزم مشارکت سازمان‌های متعدد، تنظیم‌گری سیاستی و طرح‌های میان‌مدت یا بلندمدت است. در برخی مناطق که فقدان عدالت فضایی و ناکارآمدی زیرساختی به شکل آشکاری دیده می‌شود، مانند فضاهای حاشیه‌ای یا فضاهای تردیدآمیز پیرامون رودخانه‌ها، رویکرد مکان‌سازی عدالت‌محور ضرورت می‌یابد. این رویکرد بر برابری در توزیع منابع فضایی، تأمین امنیت و ایجاد فضاهای در دسترس برای همه اقشار اجتماعی تمرکز دارد. همچنین، در برخی پهنه‌ها که تجربه‌پذیری فضایی و حضور بدنه اجتماعی فعال دیده می‌شود، مانند اطراف ورزشگاه و پارک‌ها، می‌توان از مکان‌سازی مشارکتی بهره گرفت که مبتنی بر توان‌افزایی جوامع محلی و استفاده از ظرفیت‌های ساکنین است. در حوزه‌هایی که نیازمند بازتعریف هویت فضایی هستند، مکان‌سازی خلاق می‌تواند نقشی کلیدی ایفا کند؛ به‌ویژه در فضاهایی که برای گروه‌های خاص بازطراحی می‌شوند.

جدول ۱. راهکارها و پیشنهادات مکان‌سازی در فضاهای گمشده منطقه ۴ رشت

ضعف فضاهای گمشده	راهکارهای ۱- طراحی، ۲- برنامه‌ریزی و ۳- مدیریتی	رویکرد غالب مکان‌سازی
نبود هویت فضایی و ضعف خوانایی	طراحی نشانه‌ها، طراحی جداره‌ها با هویت بومی، نورپردازی شاخص تدوین ضوابط طراحی مبتنی بر هویت تاریخی و محلی حمایت از پروژه‌های بازآفرینی هویتی و رویدادهای محلی	مکان‌سازی کلاسیک + خلاق
کمبود فعالیت و سرزندگی	طراحی فضاهای باز انعطاف‌پذیر، مبلمان دعوت‌کننده، کافه‌ها و بازارچه‌ها فعال‌سازی پهنه‌های نیمه‌متروک از طریق برنامه‌های موقت سیاست‌های تشویقی برای سرمایه‌گذاران خرد و کسب‌وکارهای محلی	مکان‌سازی تاکتیکی + مشارکتی
نبود دسترسی مطلوب و پیوستگی فضایی	طراحی پیاده‌راه‌ها و دوچرخه‌راه‌ها، ارتقا کیفیت کف‌سازی مسیرها اولویت‌دادن به دسترسی پیاده در اسناد توسعه همه‌پوشی بین دستگاه‌های زیرساختی برای اتصال بهتر شبکه	مکان‌سازی عدالت‌محور (پایدار) + کلاسیک
ضعف حضور و تعامل اجتماعی	طراحی فضاهای نشست، آلاچیق، محوطه‌های تعاملی برگزاری برنامه‌های اجتماعی (جشنواره‌ها، بازارچه‌ها) تسهیل مجوزهای گردهمایی و فعالیت‌های مشارکتی	مکان‌سازی مشارکتی + خلاق
فرسودگی کالبدی و بی‌کیفیتی محیطی	بازسازی جداره‌ها، بهسازی معابر، ساماندهی فضاهای مخروبه مشوق‌های بازسازی و مقاوم‌سازی بناها تدوین و اعمال قوانین کنترل کیفیت ساخت و نما	مکان‌سازی نهادی + کلاسیک
ناامنی و بی‌نظمی اجتماعی	طراحی فضاهای باز با دید و نور مناسب، حذف نقاط کور برنامه‌های آموزش شهروندی و افزایش مسئولیت‌پذیری اجتماعی حضور مستمر نیروهای انتظامی و اجتماعی	مکان‌سازی عدالت‌محور + نهادی
ضعف پیوند با طبیعت و اکوسیستم	طراحی پارک‌های خطی، باغچه‌های محلی، نفوذ سبز به داخل محلات سیاست‌های مدیریت منابع آب و بازیافت فضاهای رهاشده ایجاد مشارکت‌های مردمی در نگهداری فضاهای سبز	مکان‌سازی عدالت‌محور + کلاسیک
ضعف مدیریت و نگهداشت شهری	طراحی منعطف برای تعمیر و نگهداری آسان برنامه‌ریزی بودجه‌های نگهداشت پایدار تقویت ظرفیت‌های سازمان‌های محلی مدیریت فضا	مکان‌سازی نهادی
فقدان عدالت فضایی و نابرابری در دسترسی	طراحی فضاهای باز در محلات کم‌برخوردار اولویت بودجه‌های شهرداری برای محلات ضعیف سیاست‌های بازتوزیع منابع و تخصیص کاربری‌های کیفی	مکان‌سازی عدالت‌محور

- بررسی تطبیقی یافته‌ها با پژوهش‌های پیشین

بررسی تطبیقی نتایج این پژوهش با مطالعات پیشین، امکان ارزیابی جایگاه این مطالعه در گفتمان نظری و عملی طراحی شهری را فراهم می‌آورد. درخصوص گونه‌شناسی فضاهای گمشده، پژوهش حاضر بازده گونه فضاهای گمشده ارائه نموده‌است که با دسته‌بندی‌های مطالعات پیشین (Trancik, 1986; Loukaitou-Sideris, 1996; Ünal et al, 2022; Tonkiss, 2013; Madanipour, 2017) هم‌پوشانی‌هایی دارد. از آن جمله می‌توان به فضاهای بینابینی (مانند باریکه‌های نامنظم)، زیرساخت‌های رهاشده، زمین‌های صنعتی متروکه و محوطه‌های غیرقابل دسترس نام برد. با این حال، شناسایی فضاهای حساس زیست‌محیطی، مانند حاشیه‌های منفصل رودخانه‌ها و تالاب‌ها، که به دلیل گسست از شبکه شهری به فضاهای گمشده بدل شده‌اند، تمایزی کلیدی است که در مطالعات پیشین کمتر دیده می‌شود. همچنین، تأکید بر فضاهای حذف‌شده از حافظه جمعی، هم‌سو با رلف و لو (Relph, 2016; Lew, 2017)، با تحلیل چندلایه این پژوهش غنای بیشتری یافته و گونه‌های بومی مانند کوچه‌های بن‌بست مسکونی و زمین‌های بایر درون‌بافتی را برجسته می‌کند.

درخصوص عوامل شکل‌گیری فضاهای گمشده، پژوهش حاضر با شناسایی ۲۶ عامل در سه دسته: کالبدی-فضایی، عملکردی و اجتماعی-ادراکی در شکل‌گیری فضاهای گمشده منطقه ۴ رشت، چارچوبی جامع ارائه کرده‌است که با دسته‌بندی چهارگانه عوامل در مطالعات پیشین (Jacobs, 1961; Trancik, 1986; Madanipour, 2017) هم‌پوشانی دارد. عوامل کالبدی-فضایی، مانند نسبت پایین ساخته‌شده به فضای خالی، بلوک‌های نامنظم، و گسست شبکه‌ای، با تحلیل‌های ترانسپیک و نصر و همکاران (Nasr et al, 2024) درباره طراحی‌های

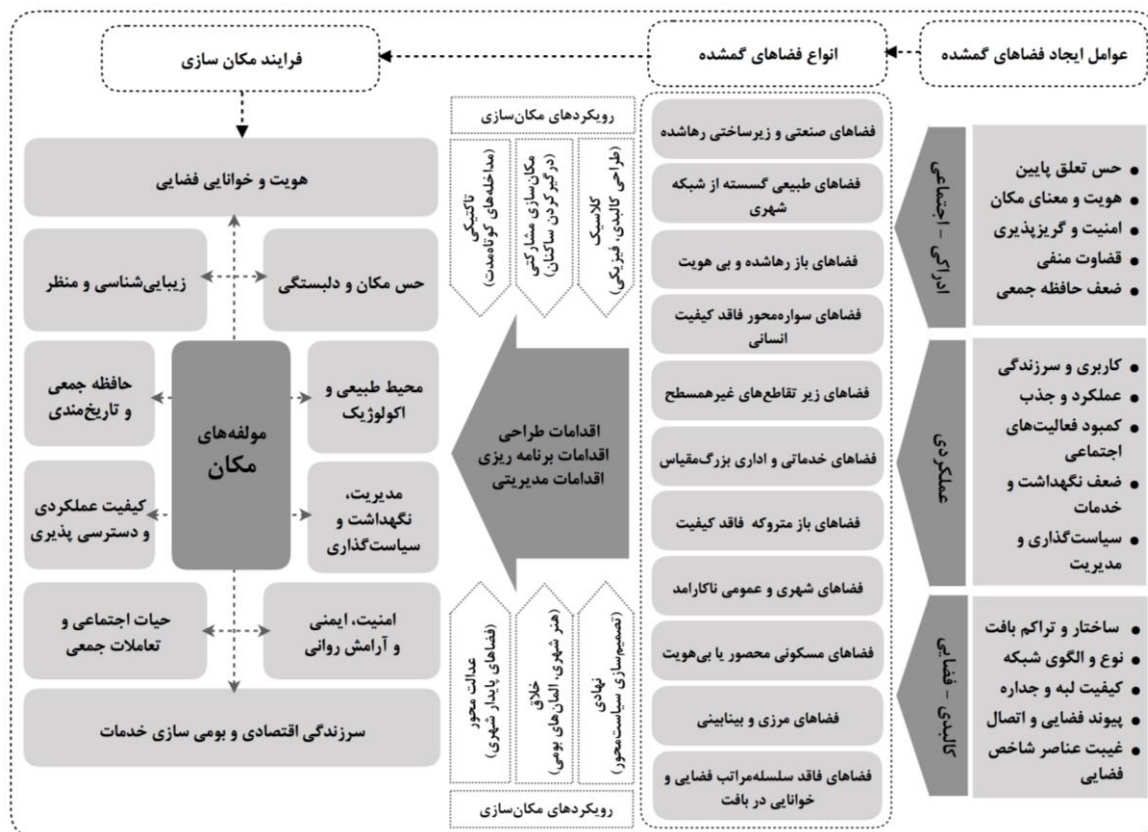
ناپیوسته و مقیاس غیرانسانی هم‌راستا است. عوامل عملکردی، از جمله کاربری‌های منسوخ و فقدان تنوع فعلیتی، با تأکید فرانک و استیونز (Franck et al, 2007) بر غفلت از برنامه‌ریزی فعالیت‌های جمعی هم‌خوان است. عوامل اجتماعی-ادراکی، نظیر زوال حافظه جمعی، ادراک نامنی، و ضعف روایت‌های محلی، با دیدگاه‌های رلف (۲۰۱۶) هم‌سو است. با این حال، پژوهش حاضر با شناسایی نقش چرخه‌های خودتقویت‌شونده (مانند تعامل گسست کالبدی و ادراک منفی) که در مطالعات پیشین کمتر بررسی شده‌اند، متمایز است. این مطالعه نشان می‌دهد عوامل کالبدی، عملکردی، و ادراکی در یک نظام متقابل، گمشده شدن فضاها را تشدید می‌کنند.

در ادامه پژوهش حاضر از طریق تحلیل کیفی، ده مؤلفه مکان‌سازی را برای تبدیل فضاهای گمشده منطقه ۴ رشت به مکان‌های شهری استخراج کرده‌است. این مؤلفه‌ها با دیدگاه‌های نظریه‌پردازانی چون لینچ (۱۹۶۰، خوانایی و نشانه‌ها)، رلف (۱۹۷۶، هویت مکان)، و گل (۲۰۱۰، سرزندگی و تنوع فعلیتی) هم‌پوشانی دارند، اما نوآوری‌های پژوهش حاضر در شناسایی مؤلفه‌های بومی و زمینه‌محور برجسته است. به‌ویژه، «ارزش زیست‌محیطی» به‌عنوان مؤلفه‌ای جدید، بر احیای فضاهای حساس مانند حاشیه‌های رودخانه‌ای و تالابی تأکید دارد. این مؤلفه با توجه به ویژگی‌های اکولوژیکی رشت، احیای پیوندهای طبیعی-شهری را برای بازآفرینی مکان پیشنهاد می‌دهد. همچنین، «پیوستگی تاریخی» با تأکید بر بازسازی روایت‌های محلی و حافظه جمعی، فراتر از دیدگاه‌های عمومی حس مکان (Tuan, 1977; PPS, 2016)، عمل می‌کند و به خلأهای هویتی در فضاهای گمشده پاسخ می‌دهد. «مدیریت مؤثر» نیز، بر مشارکت محلی و نظارت پایدار تأکید دارد. این مطالعه با تلفیق تجربه زیسته ساکنان و تحلیل چندلایه، چارچوبی زمینه‌محور ارائه می‌دهد که نسبت به رویکردهای عام‌تر پیشین، قابلیت کاربرد بیشتری در شهرهای متوسط ایران مانند رشت دارد و به نیازهای محلی پاسخ می‌دهد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف شناسایی فضاهای گمشده، عوامل مؤثر بر ایجاد آن، تبیین مؤلفه‌های مکان و ارائه راهکارهای مکان‌سازی در منطقه چهار شهر رشت، با رویکردی چندلایه و ترکیبی، اقدام به تحلیل ساختارهای کالبدی، پیوندهای فضایی و ابعاد ادراکی-اجتماعی فضا نمود. این ساختار تحلیلی، که بر مبنای نظریه «ترانسیک» استوار است، امکانی فراهم کرد تا فضاهای گمشده نه صرفاً به مثابه گسست‌های کالبدی، بلکه به‌عنوان برهم‌کنش‌های ناپایدار در سه سطح «شکل»، «کارکرد» و «معنا» شناسایی شوند. برخلاف رویکردهای تک‌بعدی رایج در مطالعات فضاهای گمشده، یافته‌های این پژوهش تأکید می‌کند شکل‌گیری این فضاها محصول انباشت عوامل متنوعی است که در سه دسته‌ی کالبدی-فضایی، عملکردی و اجتماعی-ادراکی دسته‌بندی شدند. از سوی دیگر، تحلیل تفسیری مصاحبه‌ها با ساکنان، شهروندان و کاربران منطقه نشان داد که تجربه زیسته آنان، با برداشت‌هایی چون نامنی، بی‌هویتی، گسست اجتماعی و فراموش‌شدگی همراه است. بدین ترتیب درک مردم از فضاهای گمشده نه تنها با شاخص‌های کالبدی چون بی‌نظمی یا نفوذناپذیری هم‌راستا است، بلکه با لایه‌هایی عمیق‌تر از معنا، حافظه جمعی، و سرزندگی فرهنگی نیز گره خورده است.

تطبیق سه لایه‌ای یافته‌ها منجر به دسته‌بندی یازده‌گانه‌ای از فضاهای گمشده منطقه شد. این دسته‌بندی، تنوع ساختاری و زمینه‌ای فضاهای گمشده را برجسته ساخت و نشان داد که سیاست‌گذاری برای احیای این فضاها نمی‌تواند بر مبنای نسخه‌ای واحد عمل کند. در پاسخ به این پیچیدگی، مدل نهایی پژوهش با ادغام یافته‌ها و چارچوب‌های نظری، مدلی مفهومی برای مکان‌سازی در فضاهای گمشده ارائه می‌دهد. این مدل نه تنها دسته‌بندی و دلایل بروز فضاهای گمشده را روشن می‌کند، بلکه با استخراج ده مؤلفه‌ی کلیدی مکان، مسیر احیای مکان در این فضاها را نیز ترسیم می‌نماید. از منظر سیاست‌گذاری، پیشنهادها مکان‌سازی در سه سطح طراحی، برنامه‌ریزی و مدیریت و با تکیه بر رویکردهای مکان‌سازی ارائه شده‌اند که نشان می‌دهد مکان‌سازی مؤثر در فضاهای گمشده نیازمند یک نگاه تلفیقی است که در بستری از درک درست از ویژگی‌های مکان، تجربه شهروندان و ظرفیت‌های نهادی شکل می‌گیرد. از حیث نظری، پژوهش حاضر با تلفیق لایه‌های چیدمان فضا، تحلیل مورفولوژیک و تجربه‌نگاری حسی-ادراکی، رویکردی جامع به تحلیل فضاهای گمشده ارائه کرده است. این امر می‌تواند به غنای مطالعات نظری در حوزه طراحی شهری و مکان‌سازی در بافت‌های متنوع شهری به‌ویژه در شهرهای متوسط ایران کمک نماید. همچنین مدل ارائه‌شده، قابلیت انطباق در پروژه‌های برنامه‌ریزی شهری، بازآفرینی پایدار و طراحی انسان‌محور را داراست. به‌طور کلی، یافته‌های این پژوهش مؤید آن است که فضاهای گمشده نه پدیده‌هایی اتفاقی، بلکه بازتابی از ضعف در سیاست‌گذاری کل‌نگر و بی‌توجهی به مؤلفه‌های انسانی-اجتماعی فضا هستند. بنابراین، راهبردهای مکان‌سازی مؤثر در چنین فضاهایی، نیازمند بازخوانی معنا، بازطراحی کالبد، و بازسازی پیوندهای عملکردی در بستری مشارکتی و بومی‌نگر خواهند بود.



شکل ۵. مدل مفهومی تبدیل فضاهای گمشده به مکان‌های شهری

References

- Al-Sayed, K., Turner, A., Hillier, B., Iida, S., & Penn, A. (2014). *Space Syntax Methodology* (4th ed.). Bartlett School of Architecture, UCL.
- Bafna, S. (2003). Space Syntax: A Brief Introduction to Its Logic and Analytical Techniques. *Environment and Behavior*, 35(1), 17-29. doi: [10.1177/0013916502238863](https://doi.org/10.1177/0013916502238863)
- Beckwith, R., Sherry, J., & Prendergast, D. (2019). Data Flow in the Smart City: Open Data Versus the Commons. (M. de Lange, & M. de Waal, Eds.) *Springer*. doi: [10.1007/978-981-13-2694-3-11](https://doi.org/10.1007/978-981-13-2694-3-11)
- Braun, V., & Clarke, V. (2013). *Successful qualitative research: A practical guide for beginners*. Sage.
- Canelas, P., & Hoehnk, J. (2025). Practices of digital placemaking: accelerating place attachment. *Urban Research & Practice*, 18(3), 378-396. doi: [10.1080/17535069.2025.2494997](https://doi.org/10.1080/17535069.2025.2494997)
- Carmona, M. (2019). Principles for public space design, planning to do better. *Journal of Urban Design*, 24, 47-59. doi: [10.1057/s41289-018-0070-3](https://doi.org/10.1057/s41289-018-0070-3)
- Carmona, M., Heath, T., Oc, T., & Tiesdell, S. (2021). *Public Places Urban Spaces: The Dimensions of Urban Design* (3rd ed.). Routledge. doi: [10.4324/9781315158457](https://doi.org/10.4324/9781315158457)
- Conzen, M. R. (1981). *The Urban landscape: historical development and management*. (J. Whitehand, Ed.) Academic Press.
- Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2018). *Qualitative inquiry & research design: Choosing among five approaches* (4th ed.). Sage.

- Foth, M., Brynskov, M., & Ojala, T. (Eds.). (2015). *Citizen's right to the digital city: Urban interfaces, activism, and placemaking*. Springer.
- Frank, K., & Stevens, Q. (2007). *Loose Space: Possibility and Diversity in Urban Life*. Routledge.
- Garde, A. (2020). New Urbanism: Past, Present, and Future. *Urban Planning*, 5(4), 453-463. doi: [10.17645/up.v5i4.3478](https://doi.org/10.17645/up.v5i4.3478)
- Gehl, J. (2010). *Cities for people*. Island Press.
- Hajer, M., & Reijndrop, A. (2001). In Search of New Public Domain: Analysis and Strategy.
- Hillier, B., & Hanson, J. (1984). *The social logic of space*. Cambridge University Press.
- Houghton, K., Foth, M., & Miller, E. (2015). Urban Acupuncture: Hybrid Social and Technological Practices for Hyperlocal Placemaking. *Journal of Urban Technology*, 22(3), 3-19. doi: [10.1080/10630732.2015.1040290](https://doi.org/10.1080/10630732.2015.1040290)
- Jacobs, J. (1961). *The Death and Life of Great American Cities*. Vintage Books.
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space*. Blackwell.
- Lew, A. (2017). Tourism planning and place making: place-making or placemaking? *Tourism Geographies*, 19(3), 448-466. doi: [10.1080/14616688.2017.1282007](https://doi.org/10.1080/14616688.2017.1282007)
- Loukaitou-Sideris, A. (1996). Cracks in the city: Addressing the constraints and potentials of urban design. *Journal of Urban Design*, 1(1), 91-103. doi: [10.1080/13574809608724372](https://doi.org/10.1080/13574809608724372)
- Lynch, K. (1960). *The Image of the City*. MIT Press.
- Madanipour, A. (2017). *Cities in Time: Temporary Urbanism and the Future of the City*. Bloomsbury.
- Marshall, S. (2005). *Streets and patterns: The structure of urban layout*. Spon Press.
- MirGholami, M., Beyti, H., & Seyfoori, M. (2023). Analyzing approaches to reviving lost urban spaces (case study: Mehranroud riverside space in Tabriz city). *Journal of Sustainable Urban & Regional Development Studies (JSURDS)*, 4(2), 1-16. https://www.srds.ir/article_180736.html (in Persian)
- Montgomery, J. (1998). Making a city: Urbanity, vitality and urban design. *Journal of Urban Design*, 3, 93-116. doi: [10.1080/13574809808724418](https://doi.org/10.1080/13574809808724418)
- Nasr, A., El Temsahi, O., & El Din Sarhan, A. (2024). Reclaiming urban lost spaces around elevated urban linkages: the case of El Sawy Cultural Wheel, Egypt. *Journal of Engineering and Architecture Science*, 71(2), 164. doi: [10.1186/s44147-024-00494-8](https://doi.org/10.1186/s44147-024-00494-8)
- Norberg-Schulz, C. (1980). *Genius Loci: Towards a Phenomenology of Architecture*. Rizzoli.
- Nowell, L. S., Norris, J. M., White, D. E., & Moules, N. J. (2017). Thematic analysis: Striving to meet the trustworthiness criteria. *International Journal of Qualitative Methods*, 16(1), 1-13. doi: [10.1177/1609406917733847](https://doi.org/10.1177/1609406917733847)
- Peponis, J., Wineman, J., Bafna, S., Rashid, M., & Kim, S. H. (1998). On the generation of linear representations of spatial configuration. *Environment and Planning B: Planning and Design*, 25(4), 559-576. doi: [10.1068/b250559](https://doi.org/10.1068/b250559)
- PPS (Project for Public Spaces). (2016). *What is Placemaking?* <https://www.pps.org/article/what-is-placemaking>

- Ramli, N. A., & Ujang, N. (2020). An overview of creative placemaking as an enabler for a sustainable urban regeneration. In *8th AMER International Conference on Quality of Life Mahkota Hotel Melaka, Malacca, Malaysia*, 5(13), 345-352. doi: [10.21834/e-bpj.v5i13.2056](https://doi.org/10.21834/e-bpj.v5i13.2056)
- Relph, E. (2016). *Place and Placelessness* (Revised ed.). Pion.
- Sepe, M. (2017). Placemaking, livability and public spaces. Achieving sustainability through happy places. *The Journal of Public Space*, 2(4), 63-76. doi: [10.5204/jps.v2i4.141](https://doi.org/10.5204/jps.v2i4.141)
- Shahriyari-Manesh, S., & Azar, M. (2021). Revitalization of Urban Void Spaces: Hidden Treasures (The Case of Shiraz). *Studies of Geography, Civil Engineering and Urban Management*, 7(1), 20-31. (in Persian)
- Silberberg, S., Lorah, K., Disbrow, R., & Muessing, A. (2013). Places in the Making: How Placemaking Builds Places and Communities. *MIT Department of Urban Studies and Planning*.
<https://intersector.com/resource/places-in-the-making-how-placemaking-builds-places-and-communities/>
- Smaniotto Costa, C., García-Esparza, J., & Kimic, K. (2024). Participatory Budgeting and Placemaking: Concepts, Methods, and Practices. *Urban Planning*, 9, Article 7162. doi: [10.17645/up.7162](https://doi.org/10.17645/up.7162)
- Tonkiss, F. (2013). *Cities by Design: The Social Life of Urban Form*. Polity.
- Trancik, R. (1986). *Finding Lost Space: theories of urban design*. Van Nostrand Reinhold.
- Treskon, M., Burrowes, K. & Arena, O., (2021). Embedding Equity into Placemaking: The Milwaukee Method in Practice, *Urban Institute*. <https://coilink.org/20.500.12592/h4n3pm>
- Tuan, Y. (1977). *Space and Place: The Perspective of Experience*. University of Minnesota Press.
- Tuță, A., Dragan, A., Crețan, R., & Dincă, M. (2025). Stakeholders' perspectives, placemaking and tactical urbanism on the spatial reconfiguration of urban schools in Timișoara, Romania. *Humanities and Social Sciences Communications*, 12(1), 1-20. doi: [10.1057/s41599-025-05306-9](https://doi.org/10.1057/s41599-025-05306-9)
- Ünal, B., & (Deniz) Topçu, K. (2022). Exploring lost spaces towards regaining them for urban life: The case of Konya historical city center. *Journal of Design for Resilience in Architecture and Planning*, 3(3), 348-375. doi: [10.47818/DRArch.2022.v3i3062](https://doi.org/10.47818/DRArch.2022.v3i3062)
- Whyte, W. (1980). *The social life of small urban spaces*. Washington, DC: The Conservation Foundation.